

نسخه مناسب گوشتی

استدلالی اخلاقی برای وگانیسم

نویسندگان: دن هولی و ناتان نوبیس

آنچه می خوانید ترجمه‌ای است از یکی از فصول کتاب

A Moral Argument for Veganism به نام Philosophy Comes to Dinner

مترجم: محمدرسول علیزاده اصلی

منتشرشده در وبسایت وگان شدن

وگان شدن

VEGANSHODAN.COM

استدلالی اخلاقی برای وگانیسم

۱. مقدمه

در این مقاله، در حمایت از رژیم غذایی وگان استدلال می‌کنیم. [۱] این استدلال از دو گام تشکیل می‌شود. نخست، استدلال می‌کنیم که، در عمدهٔ موارد، اخلاقاً نارواست که حیوانات را برای تولید گوشت، محصولات لبنی، بیشتر تخم مرغ‌ها (یک استثنای محتملی که درباره‌اش بحث خواهیم کرد تخم مرغ‌هایی است که

به‌عنوان حیوان خانگی نگهداری می‌شوند) و بیشتر محصولات حیوانی دیگر پرورش دهیم. تبدیل کردن حیوانات به غذا، و استفاده از آنها برای فرآورده‌های جانبی‌شان، آنها را متحمل ستم‌های حادی¹ می‌کند که اخلاقاً توجیه‌پذیر نیست: یعنی، دلایلی که برای تحمیل چنین ستم‌هایی آورده می‌شود—فواید یا فواید مفروض ناشی از پرورش و کشتار حیوانات—برای توجیه بدی‌هایی که در حقشان صورت می‌گیرد کفایت نمی‌کند. این امر چه در پرورش و کشتار حیوانات در «دامداری‌های

1 serious harms

صنعتی» معمول و چه در پرورش و
کشتار حیوانات در مقیاس‌های خرد و
لوکس نیز صادق است.

برخی افراد از این استدلال نتیجه
می‌گیرند که همه وظیفه‌ای اخلاقی بر
دوش دارند که وگان شوند چون همه
اخلاقاً وظیفه دارند از حمایت از کارهای
ناروا بپرهیزند. در گام دوم استدلالمان،
از این دیدگاه پشتیبانی می‌کنیم. واقعاً
هم همین‌طور هست که غالباً حمایت
از مرتکب‌شوندگانِ کارهای ناروا اخلاقاً
نارواست. بنابراین، وقتی تولید یک
محصولِ بخصوص عملی ناروا باشد،

آن وقت خریدن یا مصرف یا انجام هر عمل دیگری که مشوق تولید آن محصول باشد نیز می‌تواند ناروا باشد. در این گام، یک اصل اخلاقی کلی پذیرفتنی از این موضوع مطرح می‌کنیم که بگوید چه زمانی مصرف‌کنندگان موظف به پرهیز از خرید و مصرف یک محصول اند. سپس، این اصل را در توجیه وظیفه‌ای اخلاقی به کار می‌بریم که ما را از حمایت از رفتار نادرست با حیوانات از طریق خرید یا مصرف محصولات غذایی حیوانی بازمی‌دارد. این طور نتیجه می‌گیریم که وگان نبودن انتخابی نارواست.

استدلالات‌های معمول و گانیسم
اغلب به ملاحظاتِ متعدد دیگری
متوسل می‌شود، مثل سلامت شخصی
و عمومی، حفاظت از محیط‌زیست،
و گرسنگی جهانی، اما استدلال ما به
چنین موضوعاتی متوسل نمی‌شود.
برخی از این ملاحظاتِ پشتیبانِ
گام برداشتن به سمت و گانیسم‌اند اما،
برخلاف ملاحظاتِ ستم‌نگر، نمی‌توانند
توجیه‌کنندهٔ وظیفه‌ای اخلاقی برای
اتخاذ رژیم غذایی وگان باشند. ما نیز،
طبق عقیدهٔ رایج دربارهٔ سلامت شخصی،
کسی را اخلاقاً موظف نمی‌بینیم که به

شیوهای عمل کند— یا غذا بخورد—
که احتمالاً برای سلامتی اش بهترین
گزینه باشد یا دست کم گزینه خلی
خوبی باشد. [۲] همچنین، هیچ دلیل
علمی ای در اختیار نداریم که بگوییم
رژیم های وگان از لحاظ تغذیه ای نسبت
به رژیم هایی که مقداری محصول
حیوانی دارند برتر باشند، به ویژه زمانی
که این محصولات حیوانی به ندرت
و در مقادیر اندکی مصرف شود. [۳]
دیگر آنکه، چاره جویی مناسب برای
معضلات زیست محیطی، سلامت
عمومی، و عدالت اجتماعی بشر که

ریشه در دامپروری دارد کسی را ملزم به
وگان شدن نمی‌کند: می‌توان تعدادِ بسیار
کمتری از حیوانات را به شیوه‌هایی بسیار
کم‌ضررتر برای محیط‌زیست پرورش داد
که نه سلامت عمومی را تهدید کند، نه
زندگیِ فرودستانِ دنیا را. وگان‌یسم این
نگرانی‌ها را مورد ملاحظه قرار می‌دهد،
اما برخی راهکارهای غیروگان نیز چنین
خصلتی دارند. بنابراین، این نگرانی‌ها
اگرچه بر قدرت استدلال‌های ستم‌نگر
حمایت از وگان‌یسم می‌افزایند، جایگزینی
برایش نیستند.

۲. گام نخست: پرورش و کشتن

حیوانات برای غذا

گام نخست استدلالمان این است:

(۱) اگر رویه‌ای موجب ستم‌های حادی

شود که اخلاقاً موجه نباشد، آنگاه آن

رویه اخلاقاً نارواست.

(۲) رویه پرورش و کشتار حیوانات

برای غذا موجب ستم‌های حادی به

حیوانات و برخی انسان‌ها می‌شود.

(۳) این ستم‌ها اخلاقاً نارواست.

(۴) بنابراین، رویه پرورش و کشتار

حیوانات برای غذا نارواست.

برخلاف استدلال‌هایی که به «برابری»
حیوانات، «حقوق» حیوانات یا «جایگاه»
یا «مرتبه» اخلاقی حیوانات [۴]، متوسل
می‌شوند، این استدلال روی یک اصل
اخلاقی بی‌مناقشه بنا شده است که بیشتر
مردم خود به خود قبول دارند: تحمیل
ستم‌های حادی که اخلاقاً ناموجه باشد
نارواست. [۵]، [۶]

برداشت‌مان از مفهوم «ستم» همان
مفهومی است که در کاربرد عادی
روزمره‌اش دارد. ستم کردن به کسی
یعنی به طریقی متضرر کردن او نسبت

به قبل [۷]. ستم‌ها برای افراد بدند، دست‌کم وقتی جداگانه لحاظ شوند.

دلیل تمرکزمان روی ستم‌ها قدرت تبیینی‌شان در اخلاق است. بدترین رفتارهایی را که با کسی می‌توان داشت تصور کنید. چرا این کنش‌ها نارواست؟ چه چیزی در این کنش‌ها وجود دارد که آن‌ها را ناروا می‌کند؟ یک پاسخ بنیادین این است که بگوییم به افراد متأثر از این کنش‌ها ستم می‌شود و برایشان بد است که با چنین رفتاری مواجه شوند. [۸]

اگر این را هم بیفزاییم که این ستم‌ها ناموجه است—چه به دلیل اینکه

فایده‌ای در بر ندارد یا فایده‌اش برای
توجیه‌کردنش بیش از حد ناچیز است و
چه پای فایده و خیری در میان باشد که
به طرق دیگر نتوان آن کنش را توجیه
کرد—نتیجه می‌گیریم که آن کنش
اخلاقاً نارواست. کنش‌هایی که می‌دانیم
باعث تحمیل ستم، مخصوصاً ستم‌های
حاد، می‌شود به توجیه‌شدن نیاز دارند
و، بدون چنین توجیهی، نارواست.

مقدمهٔ نخست: یک اصل اخلاقی

پس مقدمهٔ نخستمان قرار است یک
اصل اخلاقی مشترک باشد که تقریباً

همگان برای انسان‌ها و نیز برخی
حیوانات تأییدش می‌کنند: هم عقل
سلیم و هم قانون تأیید می‌کنند که
خشونت‌ورزیِ عامدانه علیه حیوانات
نارواست چون آن‌ها را متحمل ستم
می‌کند، که این خود حاکی مخالفت با
ستمگریِ ناموجه است. اگر کسی این
استدلال را رد کند، باید مقدماتِ دیگرش
را نیز رد کند.

در هر صورت، این اصل توضیح
بیشتری می‌طلبد. مفهوم ستمِ «حادث»
مبهم می‌نماید: یک ستم چقدر باید
بد باشد تا حادث شناخته شود؟ ما اینجا

پاسخ نظام‌مندی برایش ارائه نمی‌دهیم
و تمایز مشخصی هم بین درجات
گوناگون حدت ستم‌ها ترسیم نمی‌کنیم.
دلیلش این است که چنین کاری عملاً
اهمیتی ندارد، چون بیشترِ ستم‌هایی
که به حیوانات می‌شود، متأسفانه، جزو
بدترین ستم‌هایی است که یک موجود
می‌تواند تجربه کند: یعنی جایی برای
«اماواگر» باقی نمی‌ماند.

دیگر آنکه، قصد نداریم نظریه‌ای
تمام‌عیار دربارهٔ آنچه ستم‌کردن را توجیه
می‌کند مطرح کنیم. ستم‌ها را می‌توان
در مواقع دفاع از خود یا دیگران توجیه

کرد؛ همچنین، رفتن زیر بارِ ستم برای
درامان ماندن از ستم‌های آینده یا
بهره‌مندی از فوایدی در آینده را می‌توان
مجاز دانست. اما ما در این مقاله
نظریه‌ای جامع پیش نمی‌نهم، بلکه
این مسائل را مورد به‌مورد می‌نگریم
و استدلال می‌کنیم که توجیحاتِ رایج
(در قالب «قبول، این ستمِ حادی به
حیوانات است، اما ناروا نیست چون...»)
از عهدۀ کار برنمی‌آید.

سرانجام اینکه، استدلالمان در
حمایت از وگانیسم روی نظریۀ اخلاقی
جامعی بنا نشده است—منظور نظریاتی

از قبیل فایده‌گرایی، نظریات حقوق‌بنیاد،
نسخه‌ای از قراردادگرایی، یا هر رویکرد
دیگری است که می‌کوشد نشان دهد،
به‌طورکلی، چه چیزی باعث نارواشدنِ
همهٔ کنش‌های ناروا می‌شود یا
چه چیزی همهٔ وظایف اخلاقی‌مان را
به هم پیوند می‌زند. دلیل اصلی‌اش
این است که نمی‌خواهیم خودمان را
درگیر مناقشات بی‌مورد کنیم. نظریات
اخلاقی مناقشه‌انگیزند: هیچ نظریه‌ای
پذیرفتهٔ همگان نیست و هر استدلالی
که بر مبنای یکی از این نظریاتِ خاص
بنا شود راه را برای چنین پاسخی باز

می‌گذارد: «من این نظریهٔ اخلاقی را نمی‌پذیرم، پس استدلال مرا متقاعد نمی‌کند» یا «به اعتقاد من، این نظریهٔ اخلاقی برخطاست، پس استدلال مشکل دارد». بنابراین، از نظریات اخلاقی جامع فاصله می‌گیریم، اما این اصل اخلاقی را که از پشتیبانی همهٔ نظریات اخلاقی قابل قبول برخوردار است و مخاطبانمان احتمالاً پیشاپیش قبول دارند می‌پذیریم: تحمیلِ عامدانهٔ ستم‌های حاد نارواست مگر آنکه موجه باشد—یعنی، مگر آنکه دلایل خوبی برای انجامش وجود داشته باشد.

مقدمهٔ دوم: ستم به حیوانات

دومین مقدمه مان این است که حیوانات، و برخی انسان‌ها، در جریان پرورش و کشتار حیوانات برای غذا متحمل ستم‌های حادی می‌شوند. حیوانات طی فرایند پرورش و کشتار متضرر می‌شوند و برخی انسان‌ها نیز طی این کار متضرر می‌شوند. آیا این صحت دارد؟

پیشنهاد می‌کنیم که هرکسی خودش برود دربارهٔ توانایی‌های شناختی، عاطفی، و اجتماعی حیوانات تحقیق کند. تقریباً هر روز گزارش‌هایی از یافته‌های علمی دربارهٔ زندگی ذهنی حیوانات در اخبار

و مطبوعات بازگو می‌شود: کم‌وبیش همیشه هم حاکی از آن است که ذهن و تجربیات حیوانات از آنچه انتظار داشتیم غنی‌تر و پیچیده‌تر است؛ فیلم‌ها و عکس‌های حیوانات را در مراکز دامداری و کشتارگاه‌ها ببینید؛ توصیفاتی را که افراد مختلف، از چشم‌اندازهای گوناگون، نوشته‌اند بخوانید؛ و سری هم به وبسایت سازمان‌های حامی حیوانات بزنید، مخصوصاً آن‌هایی که تعدادی حیوان پرورشی نجات داده‌اند، حیواناتی که مردم باید خودشان از نزدیک ببینند و با آن‌ها تعامل برقرار

کنند. سرانجام، نگاهی هم بیندازید به اطلاعاتی که صنعت دامداری تولید می‌کند. اگرچه در این منابع معمولاً چندان از زندگی و مرگ حیوانات حرفی به میان نمی‌آورند، سعی کنید حرف‌ها و تصاویری را که از وضعیت حیوانات پرورشی ارائه می‌دهند (اگر اصلاً چنین کاری کنند) بگذارید کنار گزارش‌های خبرگزاری‌های معتبر و سازمان‌های حامی حیوانات و محیط‌زیست.

با این همه، خلاصه‌ای از ستم‌هایی را که حیوانات پرورشی متحمل می‌شوند در ادامه می‌آوریم.

همهٔ این ستم‌ها جزو رویه‌های
استانداردِ مراکز دامداری و کشتارگاه‌هاست:
هیچ‌کدامش، در این صنعت، استثنایی یا
خسونت‌بار تلقی نمی‌شود.

برخوردهای ستم‌بار با حیوانات

اول بیایید ببینیم که حیوانات در طول
عمر کوتاهشان با چه رفتارهایی مواجه
می‌شوند. بخش اعظم گوشت، لبنیات،
و تخم‌مرغِ تولیدیِ آمریکا از حیواناتی
به دست می‌آید که در دامداری‌های
صنعتی یا مراکز پرورش فشردهٔ حیوانات
(موسوم به CAFO) پرورش می‌یابند. [۹]

نمونه‌هایی از روئی‌های معمول را با
هم می‌خوانیم [۱۰]:

● نوکِ مرغ‌های تخم‌گذار قطع یا سوزانده
می‌شود؛ دسته‌جمعی در قفس‌های
سیم‌تنگ چپانده می‌شوند،
بی‌آنکه فضایی برای چرخیدن یا
گشودن بال‌هایشان داشته باشند.
خیلی‌هایشان در این اوضاع جان‌شان
را از دست می‌دهند و خیلی‌های
دیگر هم با استخوان‌های شکسته
و زخم‌ها و جراحات‌های سرباز و
بلایای دیگر سر می‌کنند. پس از

گذشت یک یا دو سال که تخم‌گذاری مرغ‌ها متوقف می‌شود، آنان را از قفسه بیرون می‌آورند و می‌کشند، معمولاً از طریق خفه‌کردنشان با گاز دی‌اکسید کربن. تن‌هایشان را غالباً در قالب محصولات فرآوری‌شدهٔ گوشت مرغ می‌فروشند.

● خروس‌ها برای صنعت تخم‌مرغ به هیچ کاری نمی‌آیند، چون نه تخم می‌گذارند و نه به آن اندازه‌ای رشد می‌کنند که بابت گوشتِ بدنشان سودآور باشند. در نتیجه، جوجه‌خروس‌ها را با خفه‌کردن یا

زنده به گور کردن می‌کشند. هر سال، حدود ۲۰۰ میلیون جوجه خروس در آمریکا کشته می‌شوند.

● مرغ‌ها و بوقلمون‌های «گوشتی»

زندگی‌شان را در سوله‌های سربسته پرازدحام سر می‌کنند. از طریق جفت‌کشی‌گزینشی، این حیوانات را به گونه‌ای بار آورده‌اند که به سرعت وزن بگیرند. در دهه ۱۹۲۰، ۱۶ هفته زمان می‌برد تا یک مرغ به وزن حدوداً ۱ کیلوگرم برسد، اما اکنون در عرض ۷ هفته وزنشان ۲ کیلوگرم را می‌کند. [۱۱]

در نتیجه، به انواع و اقسام صدمات

وارد بر پا، دردهای مفصلی مزمن،
و حمله‌های قلبی دچار می‌شوند.
مرغ‌داری‌ها اغلب با شکستنِ گردن
یا کوبیدنِ چماقِ خود را از مرغ‌های
صدمه‌دیده خلاص می‌کنند.

● خوک‌ها زندگی‌شان را در آغل‌های
پرازدحام می‌گذرانند. در بچگی، آن‌ها
را اخته می‌کنند و دمشان را می‌برند،
آن هم بدون هیچ بی‌حس‌کننده‌ای.
بچه‌خوک‌های صدمه‌دیده یا کم‌رشد
را می‌کشند، گاهی با گاز و گاهی
با کوبیدنشان به زمین. بخش
اعظم زندگیِ خوک‌های مادر درون

«محفظه‌های حاملگی» فلزی می‌گذرد، محفظه‌هایی که حتی اجازهٔ چرخیدنِ درجا به آن‌ها نمی‌دهد و شاید اندازه‌اش به زحمت اندکی از بدنشان بزرگ‌تر باشد. زندانی‌بودنشان در چنین شرایطی آسیب‌های فیزیکی و عاطفی شدیدی را برایشان به بار می‌آورد.

● ماده‌گاوهای شیری را پس از زایمان از بچه‌هایشان جدا می‌کنند، که اغلب با ضربهٔ عاطفی برایشان همراه است. زندگی بیشترشان درون اتاقک‌های تنگ، روی سطوح بُنی، می‌گذرد.

بدون هیچ بی حس کننده‌ای، روی بدن
گوساله‌های شیری داغ‌گذاری می‌کنند،
شاخشان را می‌برند، و دمشان را
قطع می‌کنند. وقتی این گاوها «از
کار می‌افتند» و شیردهی‌شان کاهش
می‌یابد، که اغلب در این برهه بخش
کوچکی از طول عمر طبیعی‌شان
را گذرانده‌اند، آن‌ها را به کشتارگاه
می‌فرستند. آنجا، گاوهای شیری
«ازپافتاده» را، که دیگر قادر به
حرکت نیستند، بالغ‌زدن و وارد کردن
شوک الکتریکی وادار به رفتن به
کشتارگاه می‌کنند.

● گوشت گوساله یکی از محصولات مستقیم صنعت لبنیات است: تقریباً همهٔ گوساله‌هایی که بابت گوشتشان کشته می‌شوند گوساله‌هایی‌اند که از گاوهای شیری صنعت لبنیات به دنیا آمده‌اند. آن‌ها را در محفظه‌های جداگانهٔ چنان تنگی محبوس می‌کنند که حتی قادر به چرخیدن در جایشان نیستند و افساری به گردنشان می‌بندند تا باز بیشتر جلوی حرکت کردنشان را بگیرند. زندگی در چنین اوضاعی باعث ایجاد اضطراب، ترس، و دردهای جسمانی می‌شود.

● گاو‌هایی را که بابت گوشتشان پرورش می‌یابند داغ‌گذاری می‌کنند و دمشان را می‌برند، بدون هیچ بی‌حس‌کننده‌ای. بیشترشان چند ماه آخر زندگی را در پروارگاه‌های پرازدهام می‌گذرانند.

● اکثریت قریب به اتفاق حیوانات پرورشی آمریکا در مکان‌های محصورِ فشرده محبوس‌اند. که آن‌ها را دچار انواع واقسام صدمات و جراحات‌ها، بیماری‌ها، عدم تحرک، ملال، فشار روانی، و اغلب مرگ می‌کند. گاهی نیز کارکنان این صنعت به روش‌هایی خارج از رویه‌های استاندارد که

ذکرش رفت به حیوانات صدمه و
آسیب می‌زنند.

- علاوه بر این ستم‌های تحمیل شده،
با محروم کردن این حیوانات از برخی
خوشی‌هایی که برای بهروزی‌شان
ضروری است نیز به طریقی دیگر
به آنها ستم می‌کنیم. وقتی فضا و
منابع ضروری یک زندگی مطلوب در
اختیارشان نمی‌گذاریم، ستم حادی
به آنها روا می‌داریم: آنها را از
ضروریاتِ زمینه‌ساز رفتار و کردار
اولیه، طبیعی، و اجتماعی‌شان و

داشتن زندگی‌ای که مطلوب آن‌ها

باشد سلب می‌کنیم. [۱۲]

ممکن است برخی، به‌رغم آنچه مشهود است، بپرسند آیا واقعاً حیوانات به‌صورتی که ذکرش رفت مورد ستم واقع می‌شوند یا نه. پاسخش واضح است، چه با رجوع به عقل سلیم و چه با رجوع به شمار روزافزونی از پژوهش‌هایی که روی قابلیت‌های شناختی، عاطفی، و زندگی اجتماعی حیوانات صورت گرفته و می‌گیرد. [۱۳] این حیوانات موجوداتی هشیار، حس‌مند، و اجتماعی‌اند. آن‌ها درد و لذت و طیف وسیعی از عواطف

مثبت و منفی را تجربه می‌کنند. هیچ دلیل خوبی نداریم که در وجود این ویژگی‌ها در مرغ‌ها، خوک‌ها، گاوها، و پستاندارانِ دیگر، پرندگان، و مهره‌دارانی که بشر برای خورد و خوراکش می‌کشد تردید کنیم. این رویه‌ها برایشان ستم‌بار است: زندگی را برایشان مصیب‌بار می‌کند.

اگرچه اکثریت قریب به اتفاق حیواناتِ پرورشی آمریکا در دامداری‌های صنعتی سر می‌کنند، درصد کمی از آن‌ها در دامداری‌های کوچک‌تری نگهداری می‌شوند که از فضای بیشتر و شرایط بهتری برای زندگی برخوردارند.

اما برخوردهایی که با این حیوانات می‌شود نیز ستم‌بار است. خیلی از این دامداری‌های کوچک‌تر مثله‌سازی‌های دردناکی روی حیوانات انجام می‌دهند (مثل اخته‌کردن، بریدن شاخ، داغ‌گذاری) و اینجا نیز حیوانات متحمل ستم‌هایی می‌شوند که در روند انتقال به کشتارگاه رخ می‌دهد (مثل شیوهٔ جابه‌جایی ستم‌بار، تشنگی و گرسنگی شدید، و رنج‌کشیدن از ازدحام و همچنین گرما یا سرمای بیش‌ازحد). دیگر آنکه، ستم ناشی از مرگِ زودهنگام برای این حیوانات نیز محفوظ است.

ستم ناشی از مرگ برای حیوانات

آخرین ستمِ وارد بر تک تک حیواناتی که برای غذا پرورش می‌یابند مربوط به زمانی است که کشته می‌شوند. حیواناتِ پرورشی را اغلب به روش‌های بسیار دردناکی می‌کشند. قوانین آمریکا دامداری‌ها را ملزم می‌کند که گاوها و خوک‌ها را پیش از کشتنشان ناهشیار کنند، معمولاً با استفاده از تفنگی که با پرتابِ جسم میله‌مانندی مغز حیوان را هدف می‌گیرد. اما به دلیل سرعت بالای کشتار، معمولاً زمانی گلوی حیوانات را پاره می‌کنند که هنوز هشیارند. دیگر

آنکه، طیور، ماهی‌ها، و خرگوش‌ها جایی
در این قانون ندارند. بخش اعظم کشتار
حیوانات در آمریکا برمی‌گردد به کشتار
مرغ و بوقلمون—حدوداً ۹ میلیارد در
سال—که به‌طور خاص مرگ وحشتناکی
دارند. آنان را از پا آویزان می‌کنند، در آب
برق‌دار فلج می‌کنند، و سپس گلویشان
را از روی تیغی مکانیکی رد می‌کنند
تا پاره شود، و این در حین هشیاری
کاملشان رخ می‌دهد. [۱۴] هر ساله نیز
میلیون‌ها مرغ بدشانس هستند که این
تیغ گلویشان را نمی‌برد و زنده‌زنده در
آب جوشان می‌افتند.

ماهی‌ها و دیگر موجودات دریایی‌ای که عموماً برای تولید غذا پرورش نمی‌یابند بلکه صید و کشته می‌شوند نیز به سرنوشت مشابهی دچار می‌شوند. [۱۵] ماهی‌گیران تجاری درد طاقت‌فرسایی را پیش از کشتن ماهی‌ها به آن‌ها تحمیل می‌کنند. خیلی وقت‌ها بدن ماهی‌های به دام افتاده در تورهای عظیم کشان‌کشان روی کف دریا ساییده می‌شود. وقتی آن‌ها را از آب بیرون می‌کشند، با کاهش فشار زجراوری مواجه می‌شوند که می‌تواند کیسه‌شنایشان را پاره کند و چشم‌هایشان را از حدقه

درآورد. پس از قرارگرفتن روی عرشه، آرام آرام خفه می‌شوند یا با ضربه کشته می‌شوند. ماهی‌های بدشناس دیگری هم هستند که هنگام پاره‌شدنِ گلو یا شکمشان هنوز هشیارند.

دردی که حیوانات طی فرایند کشته‌شدن تجربه می‌کنند یگانه ستمِ ناشی از مرگ نیست. کوتاه‌کردن و نیمه‌تمام‌گذاشتنِ عمر این حیوانات حکم ستمی حاد را برایشان دارد، چون زندگیِ خوشی را که می‌توانستند تجربه کنند از آن‌ها سلب می‌کند. تقریباً همهٔ حیواناتی که می‌خوریم در سنِ بسیار

پایینی گشته می‌شوند، مدت‌ها زودتر
از طول عمر طبیعی‌شان. مرغ‌ها را ۵
تا ۷ هفته و خوک‌ها را ۶ ماه پس از
تولد می‌کشیم، اما همین حیوانات در
حالت عادی می‌توانند بین ۸ تا ۱۲ سال
(و گاهی اوقات خیلی هم بیشتر) عمر
کنند. گاو‌هایی که بابت گوشتشان پرورش
می‌یابند کمی بیشتر زندگی می‌کنند:
معمولاً حدود ۱۸ ماه پس از تولدشان
آن‌ها را می‌کشند؛ اما در حالت عادی
می‌توانند بین ۱۵ تا ۲۰ سال عمر کنند. [۱۶]
وقتی عمرشان را کوتاه می‌کنیم، با
محروم‌کردنشان از امکان تجربیات

خوش و ارزشمندِ آینده، آن‌ها را متحمل
ستم حادی می‌کنیم. [۱۷] این بنیادی‌ترین
نوعِ محرومیت است. وقتی پای حیوانات
همدم (و البته خودمان!) در میان باشد،
این موضوع را به راحتی درک می‌کنیم.
اگر همسایه‌تان با روشی بی‌درد سگ
کم‌سن و سال، سالم، و مهربان‌تان را
بکشد، خشمگین خواهید شد چون
به سگتان ستم کرده‌است: زندگی او را
گرفته و او را از تجربیاتِ خوشِ آینده
محروم کرده‌است. به همین دلیل
است که حتی کشتنِ «حیوان دوستانه»
حیواناتِ پرورشی نیز در واقع کاری

غیرانسانی است: حیوانات همه چیزشان را از دست می‌دهند، همهٔ خوشی‌های آینده‌شان را، و در نتیجه متضرر می‌شوند. برای حیواناتِ پرورشی، مرگی «بی‌درد» برابر نیست با مرگی بی‌ستم.

ستم‌های متوجه انسان‌ها

موضوع مرکزیِ استدلالمان ستم‌های حادی است که به حیوانات تحمیل می‌کنیم، اما برخی انسان‌ها نیز طی فرایند پرورش و کشتار حیوانات برای غذا ستم می‌بینند. اگرچه بیشتر این ستم‌ها در جای‌جای این صنعت برقرار است،

لزوماً با رویهٔ پرورش و گشتار حیوانات
برای غذا گره نخورده است. از آنجایی که،
در عالم نظر، بسیاری از این ستم‌های
متوجه انسان‌ها را می‌توان حذف کرد،
استدلال‌مان اتکایی روی این موضوع
نخواهد داشت.

برخی از ستم‌های متوجه انسان‌ها
برمی‌گردد به سلامت عمومی: مثلاً،
آلودگی هوای ناشی از دامداری فشرده
می‌تواند باعث افزایش نرخ نفس‌تنگی
و افسردگی برای کسانی شود که در
مجاورت این مراکز سکونت دارند. [۱۸]
صنعت دامداری همچنین در افزایش

تعداد باکتری‌های مضر که در برابر آنتی‌بیوتیک‌ها مقاوم می‌شوند نقش دارد. در این صنعت، برای جلوگیری از شیوع بیماری‌ها با توجه به محیط بسیار فشرده و پرازدحام دامداری‌ها، و نیز افزایش سرعت رشد حیوانات پرورشی، به بیشترشان آنتی‌بیوتیک می‌خورانند. [۱۹] این مصرف بی‌رویه باعث کاهش اثربخشی بسیاری از داروهای انسانی شده است و ممکن است منجر به ظهور «آبرباکتری‌هایی» شود که می‌تواند انسان‌های بسیاری را، احتمالاً در سطح یک دنیاگیری تمام‌عیار، مبتلا کند و جانشان را بگیرد. دیگر

آنکه، دامداریِ صنعتی برای کارگرانش
خطرناک است: گاهی ماشین‌آلات
کشتارگاه و دست‌وپازدن حیوانات و در
مراکز تولید گوشت باعث آسیب‌دیدن یا
جان‌باختن کارگران می‌شود. همچنین،
شواهدی وجود دارد که می‌گوید وجود
کشتارگاه‌های صنعتی در مناطق روستایی
برای این مناطق ستم‌بار است، چون
به افزایش جرم‌های خشونت‌باری
می‌انجامد که نمی‌توان با عوامل دیگری،
مثل ترکیب جمعیتی ساکنان، بیکاری، و
غیره، توضیحش داد. [۲۰]

ستم دیگری که متوجه این کارگران می‌شود این است که شغلشان باعث می‌شود در آنان نگرشی از جنس بی‌اعتنایی و خصومت در قبال حیوانات شکل بگیرد—به جای شکل‌گیری احترام و مراقبتی که به حیوانات می‌دهیم. شاید این موضوع در «اتاق کشتار» کشتارگاه‌ها بیش از هر جای دیگری خودش را نشان دهد، جایی که کارگران هرروزه در کشتن صدها، و اغلب هزاران، حیوان مشارکت می‌کنند. [۲۱] اصلاً عجیب نیست که کارگران در چنین شغل‌هایی بعد از مدتی حیوانات را به چشم اشیا، و نه

موجوداتی با هویت‌های مستقل، ببینند
و آن‌ها را دشمنانی بر سر راه انجام دادن
کارشان محسوب کنند: این احتمالاً
بخشی از خشونت حیوان‌آزارانه‌ای را
که در ویدیوهای درزکرده از دامداری‌ها
و کشتارگاه‌ها می‌بینیم توضیح می‌دهد.
[۲۲] در چنین شرایطی، جایی برای
همدردی با حیوانات باقی نمی‌ماند.
این رویه درعین حالی که برای حیوانات
بسیار فاجعه‌بارتر تمام می‌شود، برای
کارگران هم ستم‌بار است: آنان هم از
این کار متضرر می‌شوند، چراکه توانایی

اهمیت دادن و احترام گذاشتنشان به
حیوانات را کم رنگ می کند.

ممکن است نگرانی مان از بابت
ستم هایی که به این طرق گریبان
کارگران را می گیرد عجیب بنماید چون
استدلالمان می گوید مرتکب عملی ناروا
شده اند. با وجود این، ستم با ستم فرق
ندارد و هر ستمی درخور توجه است،
حتی اگر برخاسته از انتخاب های
نادرستِ یک فرد برای ستم رساندن به
دیگری باشد. اتهام قیّم مآبی ناموجه
معمولاً وقتی وارد است که ستم
مورد نظر صرفاً دامن خود فردِ کنشگر

را گرفته باشد. اما اینجا پای ستم‌هایی
در میان است که بدون رضایت طرف
مقابل متوجهش می‌شود. این ستم‌ها
شایستهٔ توجه‌مان‌اند، زیرا ترجیحات
مصرف‌کنندگان—که متقاضی گوشت
و دیگر محصولات حیوانی ارزان‌اند—
وابسته به کارگرانی است که این کار را در
چنین شرایطی انجام می‌دهند. بسیاری
از کارگران دامداری‌ها و کشتارگاه‌ها
عمدتاً به این خاطر به سوی این کار
کم‌دستمزد، دشوار، و خطرناک کشیده
می‌شوند که گزینه‌های چندان دیگری
ندارند. خیلی‌هایشان از مهاجرانی‌اند

که به دنبال فراهم کردن لقمه نانی برای خانواده‌شان هستند. محصولات حیوانی ارزان قیمت نمی‌توانند بدون اشتغال این افراد در این کار وجود داشته باشند. پس ستم‌هایی که در این کارگريان، کارگران، و خانواده‌ها و اجتماعاتشان، را می‌گیرد درخور توجه‌مان است.

اگر این کارگران معتقد بودند که حین کارشان دست به هیچ عمل ناروایی نمی‌زنند، می‌توانستند از ستم‌های روانی و عاطفی‌اش در امان باشند. در این صورت، احتمالاً دچار احساس گناه و عذاب وجدان نمی‌شدند. معلوم نیست

که واقعاً چنین چیزی از دست کارگران ساخته باشد یا نه و حتی اگر می‌بود، خیلی‌هایشان همچنان در اعمالی مشارکت می‌کردند که روی نگرششان بر حیوانات اثر منفی بر جای می‌گذاشت. اگرچه جای بحث خالی نیست، ما معتقدیم که همین هم خودش برایشان ستم‌بار است. با همهٔ این اوصاف، امکان تصورِ روش‌های پرورش و کشتار دیگری که مسبب بی‌احترامی و بی‌اعتنایی نسبت به حیواناتِ دیگر نشود حاکی از آن است که شاید ستم‌باری‌اش برای انسان جزو ضروریات این رویه نباشد. استدلال ما این

بوده که ستم به حیوانات جزء ضروری و ناگزیر این رویه‌هاست: به همین دلیل است که موضوع ستم به حیوانات رامبنای استدلالمان برای وگانیزم قرار داده‌ایم.

مقدمهٔ سوم: این ستم‌ها موجه نیست
برای تکمیل گام ۱ از استدلالمان، باید از این ادعا که ستم‌های مذکور اخلاقاً ناموجه است (مقدمهٔ ۳) دفاع کنیم. چرا کسی باید حرفمان را بپذیرد؟ به زبان ساده، چون با حیواناتِ پرورشی به شدت بد رفتار می‌شود، برخی انسان‌ها هم در این حین ستم می‌بینند، و یا هیچ خیری

از آن حاصل نمی‌شود یا خیر حاصله
چنان ناچیز است که نمی‌تواند آن
دردها، زجرها، یأس‌ها، محرومیت‌ها،
مرگ، و ستم‌های دیگر را توجیه کند.
برای ارائهٔ دفاعیه‌ای تمام‌وکمال از این
ادعا، باید به توجیهاتی که سعی کرده‌اند
برای این ستم‌ها دست‌وپا کنند پاسخ
دهیم. اما ابتدا می‌خواهیم استدلال
کنیم که انگیزه‌های رایجی که افراد را
به خوردن محصولات حیوانی می‌کشاند
نمی‌تواند ستم‌هایی را که متحملشان
می‌کنیم توجیه کند.

ابتدا دربارهٔ انگیزه‌های رایج خوردن حیوانات بحث می‌کنیم، چراکه بیشتر مردم صرفاً از روی عادت دست به چنین کاری می‌زنند و هرگز عامدانه، بر مبنای تفکر و تأمل آگاهانه، خوردن حیوانات را انتخاب نکرده‌اند. در نتیجه، کم‌اند کسانی که بر مبنای استدلالی که مورد پذیرششان بوده به خوردن حیوانات روی آورده باشند. مسئله فقط «ردیاب اخلاقی» بیشتر مردم نیست. اگر بتوانیم نشان دهیم که این ستم‌ها با رجوع به دلایل رایجی که مصرف‌کنندگان را به مصرف محصولات حیوانی می‌کشاند موجه نیست، آن وقت

یک استدلال اولیه قابل قبول به دست می‌آید مبنی بر اینکه—در غیاب توجیحات دیگر—تحمیل این ستم‌های حاد به حیوانات نارواست.

یکی از انگیزه‌های رایج مصرف محصولات حیوانی برمی‌گردد به مسئله سلامت: بسیاری از مردم بر این باورند که خوردن محصولات حیوانی برای سلامتی‌شان ضروری است. اگر برای تن‌درستی و سلامتی‌مان به محصولات حیوانی نیاز داشته باشیم، ممکن است بتوان ستم‌کردن به حیوانات را توجیه کرد. این ادعا، اگرچه از زبان خیلی‌ها

شنیده می‌شود، با شواهد علمی همخوانی ندارد. آکادمی تغذیه و رژیم‌شناسی آمریکا، که بزرگ‌ترین سازمان متشکل از متخصصان غذا و تغذیه در دنیاست، یک ارزیابی ۱۶ صفحه‌ای شواهد بنیاد از این موضوع، با صدها ارجاع به مقالات پزشکی و تغذیه‌ای، ارائه کرده‌است. آنجا گفته شده:

موضع [ما] این است [...] که رژیم‌های گیاهی قاعده‌مند از جمله رژیم تمام‌گیاهی یا وگان مفید، مغذی، و دارای فوایدی در پیشگیری و بهبود برخی بیماری‌هاست.

رژیم‌های گیاهی اصولی برای همهٔ افراد در تمام مراحل زندگی مناسب است، از جمله در دوران بارداری، شیردهی، طفولیت، کودکی، و بزرگسالی، و همچنین برای ورزشکاران [...] طبق نتایج یک ارزیابی شواهدبنیاد، رژیم‌های گیاهی با کاهش احتمال ابتلا به بیماری ایسکمیک قلب همراه بودند. همچنین، به نظر می‌رسد که گیاه‌خواران، در مقایسه با غیرگیاه‌خواران، سطح کلسترول لیپوپروتئین کم‌چگالی و فشار خون پایین‌تری دارند و درصد کمتری از آنان به پرفشاری خون و دیابت نوع ۲ مبتلا می‌شوند. افزون بر آن، معمولاً

شاخص تودهٔ بدنی گیاه‌خواران و درصدِ
کلی ابتلا به سرطان در بین آنان کمتر
است. ویژگی‌های یک رژیم گیاه‌خوارانه که
می‌تواند کاهندهٔ خطر ابتلا به بیماری‌های
مزمن باشد عبارت است از مصرف کمترِ
چربی‌های اشباع و کلسترول و مصرف
بالاترِ میوه، سبزیجات، غلات کامل،
مغزها و دانه‌ها، محصولات سویا، فیبر،
و گیامایه‌ها. [۲۳]

این ارزیابی نه‌تنها می‌گوید رژیم وگان
رژیم غذایی سالمی است بلکه این را
هم اضافه می‌کند که مردم با یک رژیمِ

اصولِ وگان می‌توانند از سلامتی بیشتری هم برخوردار شوند. استدلالِ ما روی هیچ‌گونه توقعی برای سلامتی بیشتر بنا نشده است، بلکه فقط این ادعای کاملاً پذیرفته شده را مدنظر داریم که می‌گوید تقریباً هرکسی با اندک اراده‌ای می‌تواند از طریق رژیم وگان حداقل به همان میزان از سلامتی دست یابد که در رژیم همه چیزخوارانه خواهد داشت و بنابراین از این کار متضرر نخواهد شد. حال، اگر با وگان بودن سودی هم ببرد، که چه بهتر.

یکی دیگر از انگیزه‌های رایج
مصرف محصولات حیوانی این است
که از نظر خیلی‌ها مزهٔ خوبی دارد و
خوردنش لذت‌بخش است و احساس
می‌کنند غذاهایی که بدون محصولات
حیوانی درست می‌شوند عموماً به آن
خوش‌مزگی یا لذت‌بخشی نیست. بر
همین اساس، برخی مدعی می‌شوند
که نخوردنِ وعده‌های خوش‌مزهٔ
حاوی محصولات حیوانی ضایعهٔ بسیار
عظیمی بر لذت انسان وارد می‌کند و
همین نکته توجیه‌کنندهٔ ستم‌هایی
است که به حیوانات می‌کنیم. اتفاقاً،

یکی از واکنش‌های اولیه به وگانیزم
همین است که «ولی گوشت خیلی
خوش مزه است!»

اما منطقِ پشتِ این مخالفت حاکی
از چنین استدلالی است:

خوردنِ حیوانات تولیدِ لذت می‌کند.
هیچ کنشی که تولیدِ لذت می‌کند
ناروا نیست.

بنابراین، خوردنِ حیوانات ناروا نیست.

مقدمهٔ ایرانیک شده نادرست است.
انواع و اقسام کنش‌هایی را می‌شناسیم
که برای فرد یا افرادی تولید لذت می‌کند،

یا می‌تواند بکند، اما شیرانه و نارواست.
اینکه کنشی تولید لذت می‌کند هیچ‌گاه
فی‌نفسه آن کنش را اخلاقاً توجیه
نمی‌کند. نمونه‌های متعددی در تاریخ
دیروز و امروزمان در قلمروی انسانی
هست که بر این نکته صحه می‌گذارند.
محرومیت از یک لذت هیچ‌گاه فی‌نفسه
تداوم یک کنش ستم‌بار را اخلاقاً
توجیه نمی‌کند.

واکنشتان به فردی را در نظر
بگیرید که می‌کوشد، به همین روش،
ستم‌کردنش به حیوانات را با اشاره به
لذتی به جز لذت ذائقه‌چشایی توجیه

کند. فرض کنید این فرد حیوانات را پرورش می‌دهد و جانشان را می‌گیرد (مشابه همان سازوکارهای مراکز دامداری) تا بعدش با خونشان نقاشی کند، کاری که بابتش لذت فراوانی می‌برد. این فرد به دیگرآزاری مبتلا نیست: دلیل اینکه حیوانات را پرورش می‌دهد و می‌کشد این نیست که از تماشای زجرکشیدنشان لذت می‌برد؛ همچنین، چندان خشنود نیست که برای جمع‌آوری مقدار خونِ کافی باید این تعداد حیوان کشته شود. اما دریغاً که، در غیر این صورت، نمی‌تواند به آن لذتِ استفادهٔ هنری از خونشان

دست یابد (و فرض کنید که روش‌های دیگر فراهم کردن خون حیوانات یا بیش از حد هزینه بر است، یا دردسر دارد، یا نمی‌تواند یک دفعه خون کافی برای تمایلات هنری‌اش فراهم کنند). این طور است که از نظرش ستم کردن به حیوانات اخلاقاً توجیه می‌شود.

بیشتر مردم چنین فردی را شیطان خو و خبیث توصیف می‌کنند. مگر جز این است که او می‌تواند بدون ستم کردن به حیوانات هم از نقاشی لذت ببرد؟ و حتی اگر لذتی که از نقاشی با رنگ روغن یا اکریلیک می‌برد واقعاً بسیار

کمتر باشد، خب که چه؟ بدیهی است که انسان‌ها حق ندارند هرکاری را که لذت بخش می‌بینند انجام دهند. لذت‌های نقاشی فرضی‌مان از خون حیوانات، در مقایسه با ستم‌هایش برای حیوانات، ناچیز و بی‌وزن است. در ارزیابی کنش‌های این نقاش، قویاً می‌توان گفت که نباید وزنی برای لذت‌هایش قائل شد، زیرا با ستم کردن به حیوانات گره خورده است. همین نکته دربارهٔ پرورش و کشتار حیوانات به قصد لذت بردن از خوردنشان هم صادق است. همان‌طور که این نقاش می‌تواند

نقاشی‌هایی زیبا و جذاب با رنگ روغن
و اکریلیک بیافریند، همه‌مان می‌توانیم
غذاهایی بخوریم که هم خوش‌مزه‌اند،
هم لذت‌بخش، و هم وگان. وگان‌ها، که
بیشترشان قبلاً همه‌چیزخواری را تجربه
کرده‌اند، عموماً با این گفته موافق‌اند:
قبول دارند که خوردن غذاهای وگان
لذت‌بخش و دل‌پذیر است.

۳. گام دوم: خریدن و خوردن
گوشت، لبنیات، تخم مرغ، و دیگر
محصولات حیوانی

اگر بتوانیم به خوبی از مقدمه (۳) که
می‌گوید تحمیل ستم‌ها به حیوانات اخلاقاً
موجه نیست دفاع کنیم، احتمالش هست
که خوانندگان گمان کنند هرآنچه نیاز
بوده برآورده شده است تا نتیجه بگیریم
که هیچ‌یکمان نباید محصولات حیوانی
را بخریم و مصرف کنیم. مگر جز آن
است که اگر پرورش و کشتن حیوانات
برای خورد و خوراک ناروا باشد، آن وقت
خودبه‌خود واضح خواهد بود که باید از

حمایت از این روئی‌ها دست بکشیم و
رژیمی وگان اتخاذ کنیم؟ دیگر چه چیزی
برای گفتن باقی می‌ماند؟

ما نیز با این حرف موافقیم. درواقع
واکنش خوبی هم است: صداقت کسانی
را نشان می‌دهد که دروناً با حمایت از
روئی‌های ناروا مخالف‌اند و آمادهٔ اعمال
تغییر در زندگی‌شان‌اند. اما استدلالی
کامل برای وگان‌یسم باید روئی‌های
ناروای پرورش و کشتار حیوانات برای
غذا را به رفتارهای شخصی افراد پیوند
بزند. ممکن است کسی بگوید: «من
که خودم حیوانات را پرورش نمی‌دهم

و نمی‌گشتم. چرا باید بر دوش من باشد
که این محصولات را نخرم و نخورم؟
این حیوانات که پیشاپیش مرده‌اند.»
استدلال‌های وگانیسم یا وجترینیسمی
که این مخالفت را نیز لحاظ می‌کنند از
این حسن برخوردارند که کاملاً چرایی
وظیفهٔ اخلاقیِ تک‌تکِ افراد را به
نخریدن و مصرف‌نکردنِ این محصولات
توضیح می‌دهند. [۲۴]

برای پیوند زدن رفتار تک‌تک افراد
مصرف‌کننده به رویه‌های صنعت
دامداری، اصول اخلاقیِ عام زیر را
ارائه می‌دهیم:

اگر محصولی به گونه‌ای باشد که

(الف) تولیدش مسبب ستم‌های

حاد و ناموجه و در نتیجه اخلاقاً

ناروا باشد،

(ب) بتوان آن را کنار گذاشت،

(پ) کنارگذاشتنش ستم حادی را

متوجه فردِ تحریم‌کننده نکند،

(ت) جایگزینش به آسانی در

دسترس باشد،

(ث) احتمالش باشد که فردِ

تحریم‌کننده از این تحریم سود ببرد،

(ج) احتمال اینکه نخریدن یا

مصرف نکردن محصول منجر به

کاهش یا برچیده شدن روّیه‌ها شود
برابر یا بیشتر از این احتمال باشد
که خریدن و مصرف کردنش به
چنین نتیجه‌ای منجر شود، و
(چ) فرد با این تحریم به عضویت
گروه اخلاقاً پیشرویی درآید که با
روّیه‌های ناروایی مخالف است،
آن وقت افراد موظف به نخریدن و
مصرف نکردن آن محصول اند.

همهٔ شروط بالا دربارهٔ گوشت و دیگر
خوردنی‌های حیوانی برقرار است. این
محصولات (الف) طی روّیه‌های ناروایی
تولید می‌شوند، چون به جز درد و رنجی

که به حیوانات تحمیل می‌شود، ستمِ
حادِ مرگ جزو ضروریات این روّیه است.
غذاهای حیوانی را (ب) می‌توان بدون
مواجهه با هیچ ستم حادی کنار گذاشت:
تحریم کردنِ گوشت مثل تحریم کردن
مالیات در واکنش به روّیه‌های ناروای
دولتی نیست که تحریم‌کننده بابتش به
زندان بیفتد یا جریمه شود. هر ادعایی که
(پ) می‌گوید نخوردن غذاهای حیوانی
فردِ تحریم‌کننده را متحمل ستم حادی
می‌کند در آنچه که بیشترمان برای
نخریدن و مصرف نکردن این محصولات
باید از آن بگذریم اغراق می‌کند. غذاهای

وگان (ت) تقریباً در هر خواروبارفروشی
و فروشگاهی به آسانی در دسترس اند:
مثل میوه، تره بار، حبوبات، و غلات، و نیز
«ویژه محصولاتِ» وگان. فردِ تحریم کننده
ممکن است (ث) از این کار، هم از لحاظ
سلامتی و هم به طرق دیگر، سود ببرد؛
تحریم کننده (ج) ممکن است از ستم
به حیوانات در آینده جلوگیری کند؛ و
تحریم کننده (چ) به عضویت گروهی
درمی آید که با رویه های ناروا مخالفت
می کند و حامی تغییرات مثبتی است
و خود را فردی دل سوز، ملاحظه گر، و
اخلاقاً فعال نشان می دهد.

این اصل، هم باتوجه به پیامدهای
کردارمان پشتیبانی می‌شود و هم
باتوجه به وظیفه‌ای که در پرهیز از
همدستی در رویه‌های ناروای حاد داریم،
چه با پول دادن به کسی که دست به
این ستم‌ها می‌زند و چه با سود بردن
از این ستم‌ها. پیروی هر فرد از این
اصل در طول زندگی‌اش، در مقایسه
با چشم‌پوشیدن از آن، احتمالاً تأثیر
بهتری در کاهش ستم خواهد داشت.
همچنین، وظیفه داریم که از همدستی
در رویه‌های ناروای حاد یا سود بردن از
آن، فارغ از پیامدهایش، پرهیز کنیم.

وقتی که به وظیفه‌مان در حمایت نکردن از برده‌داری یا نخریدن محصولات نازی‌ها می‌اندیشیم، موضوعیت این اصل را درک می‌کنیم: این اصل روی این وظایف صحنه می‌گذارد.

با توجه به این اصل، همه‌مان موظفیم از پشتیبانیِ رویه‌های ناروای صنعت گوشت دست بکشیم: موظفیم رژیمی وگان اتخاذ کنیم. [۲۵] دست‌کم این موضوع دربارهٔ بیشتر افراد کشورهای توسعه‌یافته صادق است. هرچند، ممکن است برای برخی افراد در کشورهای در حال توسعه صادق نباشد. [۲۶]

این اصل هیچ انتظار نامعقولانه‌ای ندارد. اگر کسی واقعاً با کنار گذاشتن یک محصول مورد ستمِ حادی واقع شود، یا محصولی را نتوان کنار گذاشت (مثلاً شاید چون برای بقای انسان ضروری است)، آن وقت آن فرد موظف به انجام چنین کاری نخواهد بود. بسیاری از وظایفی که ما به عنوانِ مصرف‌کننده بر دوش داریم در این اصل گنجانده شده‌است. وقتی همهٔ این شروط دربارهٔ یک محصول برآورده شده باشد، افراد وظیفه دارند از خریدن و مصرف‌کردنش دست بکشند. وقتی شرطی از بین این

شروط برآورده نشده باشد، ما نیز مدعی وجود چنین وظیفه‌ای بر دوش افراد نمی‌شویم. برآورده شدن این شروط برای داشتن وظیفه‌ای اخلاقی کفایت می‌کند، اما این هم امکان دارد که همه‌شان برای الزام وظیفه‌ای اخلاقی ضروری نباشند.

۴. مخالفت‌ها و پاسخ‌ها: «این

ستم‌ها موجه است چون...»

در گام ۱ از استدلال‌مان، گفتیم که پرورش و کشتار حیوانات برای غذا نارواست. در گام ۲ از استدلال‌مان، نتیجه گرفتیم که اگر اصل مذکورمان برآورده شود، افراد موظف می‌شوند از حمایت ستم‌های

ناموجه—چه با پول دادن به کسی که دست به این ستم‌ها می‌زند و چه با سود بردن از این ستم‌ها—دست بکشند و در نتیجه وگان شوند. اما برای تکمیل استدلالمان باید به مخالفت‌هایی که برای توجیه این ستم‌ها مطرح می‌شود پاسخ دهیم. مخالفت‌ها زیاد است و فرصتمان محدودتر از آن است که بتوانیم به همهٔ توجیحات خوردن محصولات حیوانی پردازیم، توجیحاتی مثل:

«گوشت خوردن طبیعی است»،

«حیوانات هم سایر حیوانات را

می‌خورند»، «حیوانات هم اگر
می‌توانستند، ما را می‌خوردند»،
«ما هم حیوانیم»، «بدنمان برای
خوردن گوشت طراحی شده‌است»،
«حیوانات که انسان نیستند»،
«حیوانات که مردم نیستند»، «چرخه
زندگی همین است»، «خوردن
حیوانات جزو سنت‌های زیادی
است»، «کنار گذاشتن پیر خیلی
سخت است»، «خوردنی‌های وگان
اصلاً مزه خوبی ندارد»، «رژیم‌های
وگان خیلی هزینه‌برند»، «برای
اتخاذ رژیم وگان باید روش آشپزی

جدیدی یاد بگیرم»، «اگر گوشت
نخوریم، خیلی‌ها شغلشان را از دست
می‌دهند»، «اگر مردم گوشت نخورند،
کلی رستوران از کار بیکار می‌شود»،
«رژیم وگان خیلی سخت است»،
«حیوانات از هیچ حقوقی برخوردار
نیستند»، «خوردن محصولات حیوانی
که غیرقانونی نیست»، «اگر حیوانات
را نمی‌خوردیم، به وجود نمی‌آمدند
و اگر خوردنشان را کنار بگذاریم،
منقرض می‌شوند»، «اگر حیوانات
را نخوریم، جمعیتشان بیش از حد
زیاد می‌شود»، «دست خودم نیست؛

نمی‌توانم خوردن گوشت را کنار
بگذارم»، «در آسیا، مردم سگ و گربه
می‌خورند»، «تکلیف کسانی که بنا
بر محیط جغرافیایی‌شان نمی‌توانند
رژیمی وگان داشته باشند چیست؟»،
«دین‌ها مشکلی با خوردن گوشت
ندارند»، «ما حق داریم هرچه دلمان
می‌خواهد بخوریم»، «وگان‌ها با بقیه
تندند»، «همین‌که کمتر گوشت
بخوریم کافی است»، «شاید گیاهان
هم تحت ستم قرار می‌گیرند»، و غیره.

به نظرمان، قبلاً در جایی دیگر پاسخ
درخوری به این توجیحات، و موارد

بسیار بیشتری، داده شده است. [۲۷] در این مقاله، ما به برخی از مخالفت‌هایی می‌پردازیم که وزن فلسفی بیشتری دارند.

«این ستم‌ها موجه است چون

انسان‌ها برترند»

ممکن است برخی معتقد باشند که تحمیل ستم‌هایی که به حیوانات روا می‌داریم موجه است چون حیوانات اخلاقاً از انسان‌ها کم‌اهمیت‌ترند. معمولاً می‌گویند «آن‌ها که حیوانی بیش نیستند.» می‌توانیم به این ایده متوسل شویم و، با این ادعا که بشر، به لحاظ

فکری، نسبت به حیوانات «برتر» است
ستم‌هایی را که بابت خوردنشان به
آنها متحمل می‌کنیم توجیه نماییم:
ما از حیوانات هوشمندتریم، قابلیت‌های
پیچیدهٔ زبانی داریم، مجهز به نوعی
خودآگاهی هستیم که حیوانات از آن
محروم‌اند، کنشگرانی اخلاقی هستیم که
مسئولیت کنش‌هایمان را بر عهده داریم،
و غیره. طبق این استدلال، این ویژگی‌ها
ما را از حیواناتِ دیگر جدا می‌کند، ما را
اخلاقاً در جایگاه برتری قرار می‌دهد، و
بنابراین ستم‌کردنمان به حیوانات برای

منافعمان توجیه می‌شود. این منطق
حاکی از چنین استدلالی است:

ستم کردن به آنانی که «به لحاظ فکری
برتر» از ما نیستند، از جمله کشتن و
خوردنشان، ناروا نیست.

حیوانات «به لحاظ فکری برتر» از
ما نیستند.

در نتیجه، ناروا نیست که انسان‌ها
برای خوردن حیوانات به آن‌ها ستم
کنند و آن‌ها را بکشند.

همین ابتدا توجه کنید که اگر این
استدلال انسان‌های دیگر را هدف

بگیرد، همه مان آن را رد می‌کنیم. اینکه
کسی هوشمندتر، منطقی‌تر، یا اخلاقاً
فضیلت‌مندتر باشد توجیه نمی‌کند که
به دیگری کم‌هوش‌تر یا کم‌منطق‌تر یا
کم‌فضیلت‌تر ستم کند. بنابراین، اگرچه
این ادعا خوردن حیوانات را «توجیه»
می‌کند، مقدمهٔ اولش خوردن کودکان
و کسانی که قابلیت‌های شناختی‌شان
شدیداً آسیب دیده‌است و مبتلایان به
زوال عقل را هم «توجیه» می‌کند. هر
استدلال توجیه‌کنندهٔ حیوان‌خواری‌ای که
هم‌زمان خوردن انسان‌های آسیب‌پذیر

را نیز توجیه می‌کند مشکل دارد و باید
طرد شود.

اما حتی اگر همهٔ انسان‌ها اخلاقاً
«برتر» از همهٔ حیوانات بودند (یا هیچ
حیوانی «برابر» با انسان‌ها نبود)،
این خودش فی‌نفسه ستم‌کردن به
حیوانات را توجیه نمی‌کند. چنان‌که
تاخی ضمیر^۱ اشاره کرده‌است، برتری
نمی‌تواند تحمیل ستم به فروتران
مفروض را توجیه کند. [۲۸] اگر الف از
ب برتر باشد، این امر ستم‌کردن فعالانه
الف به ب را توجیه نمی‌کند. برای درک

1 Tzachi Zamir

بہتر این موضوع، واکنشمان را به موجودات فضاییِ فراپیشرفته‌ای تصور کنید که برای کشتن و خوردن انسان‌ها به زمین سفر کرده‌اند. [۲۹] حتی اگر این موجودات فضایی از بسیاری جهات بر ما برتری داشتند—مثلاً از چنان منطق و تعقلی برخوردار بودند که هوشمندترین رایانه‌هایمان هم به پایش نمی‌رسیدند، توانایی‌های زبانی‌شان چنان بود که زبان ما در مقابلش حرفی برای گفتن نداشت، و خویشتن‌داری اخلاقی‌شان نیز فرسنگ‌ها از مال انسان‌ها جلوتر بود—محقانه انکار می‌کردیم که موجه

باشند ما را برای غذا پرورش دهند و بکشند. بنابراین، حتی اگر انسان‌ها به لحاظ فکری بر حیواناتِ دیگر برتری داشته باشند و بر این اساس، اخلاقاً، مهم‌تر باشند، این موضوع ستم‌کردنمان به حیوانات را توجیه نمی‌کند، به‌ویژه برای اهداف پیش‌پاافتادهٔ کم‌اهمیت. برتری اخلاقیِ انسان ممکن است تلاش بیشترمان برای منفعت بشر و تأکید به رفاه انسانی را توجیه کند، اما اهتمام فعالانه‌مان در ستم‌کردن به حیواناتِ دیگر را توجیه نمی‌کند، به‌ویژه

وقتی می‌توان به راحتی از تحمیل این
ستم‌ها پرهیخت.

«این ستم‌ها موجه است چون کشتنِ

بی‌درد همان کشتنِ بی‌ستم است»

استدلال کردیم که رویهٔ پرورش و کشتار

حیوانات برای غذا آن‌ها را متحمل

ستم‌های حادی می‌کند، موجه نیست،

و در نتیجه نارواست. اما آیا این ادعا

استثناهایی هم می‌پذیرد؟ خوک یا گاو

یا مرغی را تصور کنید که زندگی کوتاه

اما خوبی را از سر می‌گذراند و سپس

بی‌درد کشته می‌شود. آیا این اخلاقاً

قابل قبول است؟

برخی معتقدند که حیواناتِ دیگر با مرگِ بی‌درد مورد ستم واقع نمی‌شوند. ایشان ادعا می‌کنند که مرگ فقط برای آن موجوداتی ستم محسوب می‌شود که میلی به ادامهٔ زندگی دارند و داشتن چنین میلی منوط به داشتن درک و فهمی از وجود خود در آینده یا داشتن اهداف و پروژه‌هایی است که رو به سوی آینده دارند و مرگشان آن‌ها را نیمه‌تمام باقی می‌گذارد. [۳۰] اگر این ادعاها درست باشد، احتمال دارد امکانی برای صورت‌های اخلاقاً قابل قبول دامداری گشوده شود (با فرض کشف روش‌های

کشتاری که بلااستنا هیچ درد، ترس، و
آشفتگیِ شدیدی متوجهشان نکند و نیز
روش‌های پرورشی که آن‌ها را متحمل
ستم‌های حاد نکند).

اما حتی اگر این نگاه را که مشخص
می‌کند چه موجودی به واسطهٔ مرگ
ستم می‌بیند بپذیریم، شواهدی داریم
مبنی بر اینکه حیواناتِ پرورشی به
ادامهٔ زندگی‌شان میل دارند. پیترو سینگر
این نگرش به ستمِ مرگ را می‌پذیرد و
مدعی می‌شود که برخی حیوانات (مثل
کپی‌های بزرگ) قابلیت‌های شناختی‌ای
دارند که در نگاه اول کشتنشان را ناروا

می‌کند. اما همچنین معتقد است که شواهد محکمی داریم مبنی بر اینکه بسیاری از حیواناتی که بشر می‌خورد، مثل خوک، مرغ، و شاید حتی ماهی، نیز ممکن است ادراکی از وجود خویشانشان در آینده داشته باشند که در نگاه اول کشتن آن‌ها را، حتی به روشی بی‌درد، ناروا می‌کند. [۳۱] حتی اگر بپذیریم که مرگ بی‌درد فقط به آن موجوداتی ستم می‌رساند که درکی از وجود خود در آینده دارند، برخی حیوانات سزاوار آن‌اند که، با شک و تردید هم اگر شده، چنین پنداشته شوند. شاید دلایل بسنده‌ای در

اختیارمان باشد که گمان کنیم مرگ
ممکن است به آن‌ها ستم برساند—
که همچنان کشتنِ بی‌دردشان برای
مصرف تن‌پاره‌هایشان را ناروا می‌کند.
اینکه چه معیاری را برای تشخیصِ
داشتن میل به تداوم وجود برمی‌گزینیم
به شدت نتیجه را متأثر خواهد کرد.
اگر بگوییم که حیوان باید ادراکی از
مرگ خودش داشته باشد، خودبه‌خود
بیشتر حیوانات از دایرهٔ موجوداتی که
به واسطهٔ مرگِ بی‌درد ستم می‌بینند
بیرون خواهند رفت. شواهدی وجود
دارد، اگرچه هنوز مانده تا قطعی شود،

که حاکی از وجود چنین ادراکی در برخی حیوانات، مثل فیل و کپی‌های بزرگ، است. [۳۲] این امکان هم وجود دارد که حیوانات دیگری که انسان‌ها به غذا تبدیل می‌کنند، مانند خوک و گاو، نیز از چنین ادراکی برخوردار باشند. اما اگر فقط بگوییم که حیوان باید ادراکی از وجود خودش در آینده داشته باشد، به نظر می‌رسد که راه برای ورود حیوانات بسیار بیشتری باز خواهد شد، از جمله بیشتر حیواناتی که بشر برای غذا مصرف یا استفاده می‌کند (که قطعاً شامل پستانداران و پرندگان و، بنا بر دلایلی

محکم، ماهی‌ها خواهد شد). اگر این حیوانات تمایلاتِ معطوف به آیندهٔ چندساعته یا چندروزه داشته باشند، آن وقت به نظر می‌رسد که ادراکی از وجود خودشان در آینده نیز دارند و در نتیجه به واسطهٔ مرگِ ستم می‌بینند. اما اساسی‌تر آنکه، محدود کردن ستم‌باریِ مرگ به آن موجوداتی که درک قاطعی از وجود خود در آینده دارند اشتباه است. طبق این نگرش، مرگِ بی‌درد هیچ ستمی را نباید متوجه کودکان، افرادِ مبتلا به ناتوانی‌های شناختیِ شدید، و سالمندانِ مبتلا به زوالِ عقلی

شدید کند: یعنی افرادی که اغلب آن خود آگاهیِ قاطعی را که معمولاً از نظر طرفداران این عقیده لازمهٔ ستم‌دیدن از مرگِ بی‌درد است ندارند یا آن را از دست داده‌اند. اما کشتنِ این افراد، حتی فارغ از آثارش بر اطرافیانشان، ناروا خواهد بود. بخشی از دلیلش برمی‌گردد به اینکه انسان‌ها، همچون دیگر حیوانات، امیال و تمایلاتی دارند که فقط با زنده‌بودنشان برآورده خواهد شد: دست‌کم میلی غیرمستقیم به زنده‌ماندن دارند حتی اگر ذهنشان فاقد مفاهیمی برای درک و فهم این موضوع

باشد. نیازی نیست که یک موجود درک قاطعی از وجود خودش در آینده داشته باشد تا از طریق مرگ ستم ببیند یا میلی به تداوم هستی‌اش داشته باشد. بنابراین، دلایل خوبی در اختیار داریم که ادعای بی‌ستم‌بودنِ مرگِ بی‌درد برای حیوانات را رد کنیم و بر تحمیل محرومیتی که پیشتر ذکرش رفت صحه بگذاریم. «گوشتِ شاد» حیوانات را از خوشی‌های آینده محروم می‌کند، آن‌ها را متحمل ستم‌های بی‌موردِ بی‌اندازه‌ای می‌کند، و بنابراین نارواست. [۳۳]

«این ستم‌ها موجه است چون حیوانات

تحت ستم حادی قرار نمی‌گیرند»

اگرچه برخی منکر ستم دیدن حیوانات طی مرگِ بی‌درد نمی‌شوند، ادعا می‌کنند که این ستم ستمِ حادی نیست و حدتش بسیار پایین‌تر از مرگِ یک انسان است. بنابراین، اگر حیوانات را به روش‌هایی پرورش دهیم که ستمی متوجهشان نشود یا حیواناتی را شکار کنیم یا به دام افکنیم که زندگیِ خوبی را پشت سر گذاشته‌اند، آن وقت شاید کارمان موجه باشد، چون ما از خوردن تن‌پاره‌هایشان لذت می‌بریم و ستم مرگ نیز برایشان

به آن اندازه حاد نیست. دلایل متعددی هست که می‌تواند افراد را به سمت سطحی‌پنداشتنِ ستم‌ناشی از کشتن حیوانات بکشاند، اما جذاب‌ترین این دلایل به دو ادعا متوسل می‌شود: نخست، حیوانات نمی‌توانند به آن درجه از کیفیت یا سطح به‌روزی ممکن برای انسان‌ها دست یابند؛ دوم، استمرار روان‌شناختی حیوانات در طول زمان، در مقایسه با بیشتر انسان‌ها، بسیار ضعیف‌تر است: مثلاً، قابلیت رجوع حیوانات به حافظه و نگاهشان به آینده از اکثر انسان‌ها ضعیف‌تر است. [۳۴]

شاید این ادعاها کمک به فهم
شهوداتِ رایجی کند که مردم از میزان
ستم وارد بر موجودات مختلف طی
گشته‌شدنشان دارند. بیشتر مردم
معتقدند که کشتن یک انسانِ بالغ
به‌غایت بدتر از کشتن یک ماهی است.
دلیلش چیست؟ توضیح ما این است
که به نظر می‌رسد یک ماهی فاقد
توانایی لازم برای برخورداری از بسیاری
از «خیرهای برتری» است که به‌روزی
انسان را تشکیل می‌دهد (خلاقیت،
دوستی نزدیک، پروژه‌های بلندمدت،
روابط عاشقانه، و غیره). همچنین دلایلی

در اختیارمان است که شک کنیم میزان
استمرار روان‌شناختیِ یک ماهی در
فاصلهٔ چند ماه یا چند سال بتواند هیچ
قربتی با میزان استمرار روان‌شناختیِ
بیشتر انسان‌ها داشته باشد. به نظر
می‌رسد که یک ماهی نه حافظه‌اش
عمقِ زمانیِ حافظهٔ ما را داشته باشد
و نه از درکِ خودنگرِ قاطعی برخوردار
باشد که بداند خودِ او بوده که چند
ماه یا چند سال پیش وجود داشته و
در ماه‌ها یا سال‌های آینده نیز وجود
خواهد داشت.

این دو ادعا شاید مجموعاً حاکی از آن باشد که حیواناتِ دیگر طی مرگی بی‌درد مورد ستمِ حادی واقع نمی‌شوند. اگر به‌روزی سلب‌شده از حیواناتِ دون‌پایه‌تر از مال انسان‌ها باشد و اگر استمرارِ روان‌شناختیِ امروزِ یک حیوان با فردایش بسیار ضعیف‌تر از انسان باشد، آن وقت چنین می‌نماید که کشته‌شدنشان نیز ستم کمتری را متحملشان می‌کند. بنابراین، شاید بتوان گفت که این ستم چندان حاد نیست و بتوان کشتنشان را با توسل به

لذاتی که از خوردن تن پاره‌های حیوانات
نصیبمان می‌شود توجیه کرد.

به گمانمان، یکی از دلایلی که برخی
افراد جذب این نگرش می‌شوند که مرگ
برای حیوانات ستم حادی محسوب
نمی‌شود برمی‌گردد به دست‌کم گرفتن
قابلیت‌های شناختی دیگر حیوانات.
اگر تجربه زیستی حیوانات در دنیا
متشکل از مجموعه تجربیات منفکی
بود که پشت هم قطار شده‌است—
جریانی از تجربیات وصله‌پینه‌شده
بی‌سروته، شبیه آن تصور غلط از حافظه
سه‌ثانیه‌ای ماهی قرمز^[۳۵]—ممکن بود

در حادبودن ستم مرگِ بی‌درد چنین
حیواناتی شک و تردید زیادی پیدا کنیم.
بدون حافظه‌ای که بتواند تجربیات
مختلف را به هم پیوند بزند و بدون
هیچ استمراری در این تجربیات، شاید
به این فکر بيفتيم که چنین موجودی را
می‌توان جایگزین کرد: در واقع، ممکن
است به این هم شک کنیم که، با کشتنِ
چنین موجودی، هویتِ مستقلِ راستینی
را از صفحهٔ دنیا محو کرده‌ایم.

اما یافته‌های اخیر حوزهٔ کردارشناسی
حیوانات و علوم رفتاریِ حیوانات مؤید
چنین نگرشی به زیست درونیِ حیوانات

نیست. دلایل خوبی در اختیار داریم که می‌گوید بخش اعظم حیواناتی که بشر از آن‌ها تغذیه می‌کند، به‌ویژه پستانداران، پرندگان، و ماهی‌ها، تجربیاتشان از دنیا بدین شکل نیست. نشان داده شده‌است که این حیوانات می‌توانند رویدادهای سال‌های دور زندگی‌شان را به خاطر آورند: فقط یک نمونه‌اش اینکه، ماهی رنگین‌کمانی قادر است محل یک سوراخ خاص درون توری را که ۱۱ ماه از دیدنش گذشته به خاطر آورد. [۳۶] حیواناتِ دیگری هستند که بسیاری از آنانی را که در همجواری‌شان زندگی

می‌کنند می‌شناسند، اغلب از خودشان
ترجیحاتی برای وقت‌گذراندن با برخی
حیواناتِ دلخواهشان بروز می‌دهند،
و حتی با گذر زمان با حیواناتِ دیگر
دوست می‌شوند. پس دلایل خوبی برای
این باور در اختیار داریم که استمرار
روان‌شناختیِ این حیوانات به احتمالِ
زیاد خیلی محکم‌تر از آن تصورِ غلطِ
رایج دربارهٔ ماهی قرمز است.

این عقیده که می‌گوید مرگِ ستمِ
حادی برای حیوانات نیست با مشکلات
متعدد دیگری نیز روبه‌رو می‌شود.
شاید مهم‌ترینش این باشد که اگر

موجه باشیم حیوانات دیگر را به این دلیل بکشیم که مرگ برایشان ستمِ غیرحادثی محسوب می‌شود، ممکن است دستان برای کشتنِ موجهِ برخی انسان‌ها نیز باز شود (کودکان، افراد مبتلا به ناتوانی‌های شناختی شدید، و سالمندان مبتلا به زوال عقلی شدید). اما باز چنین نتیجه‌گیری‌ای قابل قبول نیست. پس حتی اگر ستم وارد بر حیوانات طی مرگشان را کمتر بدانیم، نمی‌توانیم برسیم به اینکه «پس مرگ برایشان ستم حادی نیست.»

ما فکر نمی‌کنیم لذتی که با خوردن تن‌پاره‌های حیواناتِ دیگر عاید انسان‌ها می‌شود بتواند کشتنشان را توجیه کند، حتی اگر بپذیریم که حیوانات با مرگ ستم کمتری در مقایسه با انسان‌ها می‌بینند. یادمان نرود که حیوانات نیز از غذا خوردن لذت می‌برند. بنابراین، معلوم نیست که چرا لذتِ لحظه‌ای خوردنِ تن‌پاره‌های حیوانات برای انسان باید وزین‌تر از یک عمر لذت‌های مختلفی باشد که هر حیوان می‌تواند در زندگیِ کاملش تجربه کند (چه از خوردن چه از فعالیت‌های دیگر).

از آن گذشته، این ادعا که سایر
حیوانات قابلیتِ برخورداری از بهروزی
هم سطح و هم کیفیت با انسان را ندارند
شاید صرفاً بازتابندهٔ پیش‌داوری‌ها و
تعصبات نگاه انسانی‌مان نسبت به
چند و چون زندگانیِ خودمان باشد.
چرا باید چیزهایی مثل خلاقیت،
هنر، رمان‌نویسی، و روابط عاشقانه را
ارزشمندتر یا «خیرهای برتری» نسبت
به خیرها و فعالیت‌های خوک‌ها، گاوها،
یا مرغ‌ها بدانیم؟ آیا نوشتن یک رمان
یا لذت‌بردن از شعروشاعری واقعاً از
غلت‌زدن در گل‌ولای یا اوج‌گرفتن بر فراز

آسمان ارزشمندتر یا خیری برتر از آن
است؟ ارائهٔ یک پاسخ منطقی قانع‌کننده
به این پرسش دشوارتر از آئی از کار
درآمده است که برخی فیلسوفان گمان
می‌کنند. [۳۷] هیچ منظر خنثایی وجود
ندارد که از طریقش بتوانیم تصمیم
بگیریم که آیا زندگی یک خوکِ خرسند
را برمی‌گزینیم یا زندگی یک انسان را:
ما صرفاً می‌توانیم از درون چارچوب
چشم‌انداز انسانیِ خودمان به این
پرسش بنگریم. و حتی اگر قبول کنیم که
بسیاری از خیرهای گره‌خورده با زندگی
انسان‌ها برتر از خیرهایی است که با

زندگی سایر حیوانات درآمیخته است،
همچنان نمی‌توانیم به این نتیجه برسیم
که «پس کشتن حیوانات ستمِ حادی
برایشان نیست». مگر غیر از این است
که خیرهای درآمیخته با زندگی حیوانات
برای خودشان اهمیت دارد؟ [۳۸]

سرانجام، با توجه به خدشه‌های
قابل توجهی که به ادعای حادنبودن
ستم مرگ برای حیوانات وارد کردیم،
معتقدیم که باید رویکرد محتاطانه‌تری
برگزینیم. به باور ما، دلایل خوبی در
اختیارمان است که ادعای حادنبودن
ستم مرگ برای حیواناتِ دیگر را رد

کنیم. اما حتی اگر کسی قانع نشده باشد،
باتوجه به شک و تردیدها و اماواگرهای
موجود دربارهٔ میزان حدت ستمِ مرگ
برای حیوانات، معتقدیم که باید جانب
احتیاط را نگه داریم. چنان که پیشتر هم
دیدیم، دلایل خوبی در اختیار داریم که
مرگ را برای حیوانات ستم بار بدانیم. این
ادعایی است که از عقل سلیم برمی آید
(چون وقتی پای حیوانات همدمان
در میان باشد، همه مان تصدیقش
می کنیم) و آن را دربارهٔ انسان هایی که
از برخی قابلیت های فکری برخوردار
نیستند نیز صادق می دانیم. افزون بر

آن، چون اصلاً دور از ذهن نیست که افرادی که حادبودن ستم مرگ را برای حیوانات رد می‌کنند برخطا باشند، بر این باوریم که می‌باید جانب احتیاط را بگیریم و از پرورش و کشتار حیوانات یا خرید گوشت و دیگر محصولات حیوانی پرهیزیم.

مرغ‌هایی که به‌عنوان حیوان خانگی نگهداری می‌شوند

اگرچه کشتن حیوانات برای غذا را موجه نمی‌دانیم، بر این باوریم که تحت شرایطی می‌توانیم مجاز به استفاده از مرغ‌ها برای تخمشان شویم. این

موضوع فقط دربارهٔ مرغ‌های همدمِ انسان، با قید و بندهای نسبتاً زیاد، و در «مزارع تفنی» صدق می‌کند. اگر کسی به نیازهای مرغ‌هایش رسیدگی کند، زندگی خوبی برایشان تدارک ببیند، تحت محافظت و مراقبت (از جمله مراقبت دامپزشکی) قرارشان دهد، و ستمی به آن‌ها روا ندارد (به‌ویژه، وقتی تخم‌گذاری‌شان کاهش یا پایان می‌یابد، نکشدشان)، به نظر نمی‌رسد که ایرادی به مصرف تخم مرغ‌هایشان وارد باشد. تحت این شرایط، به مرغ‌ها ستمی نمی‌شود، مخصوصاً با توجه به

اینکه اصلاً به نظر نمی‌رسد با برداشتن تخم‌هایشان مشکلی داشته باشند، و بنابراین معتقدیم که خرید و مصرف چنین تخم‌مرغ‌هایی اخلاقاً مجاز است. اما نگرانی‌هایی از بابت شیوهٔ تهیهٔ اولیهٔ این مرغ‌ها وجود دارد. از آنجایی که جوجه‌کشی‌ها با کشتنِ جوجه خروس‌ها به آن‌ها ستم می‌کنند، اگر قرار باشد مرغ‌ها به شیوه‌های قابل قبول به سرپرستی گرفته شوند، این شیوه باید عاری از هرگونه مشارکتی در ستم کردن به مرغ‌های دیگر باشد. مرغ‌های نجات‌یافته از دامداری‌های صنعتی یا

مرغ‌های رها شده گزینه‌های ایدئالی برای این کارند. همچنین، خیلی‌ها جدیتی را که باید برای برآوردنِ شرط و شروطِ مذکورِ نگهداری از مرغ‌ها در حیاطِ خانه به خرج دهند دست‌کم می‌گیرند.

[۳۹] در حال حاضر، از بین مراکز تجاریِ سودزا، اندک‌اند مراکزی که با چنین استانداردهایی کار کنند. بیشترِ مراکز تولید تخم‌مرغ، از جمله تقریباً همهٔ مراکز «ارگانیک»، «مرتعی»، و «بی‌قفس»، مرغ‌ها را متحمل ستم‌های حادی می‌کنند: علاوه بر سایر ستم‌ها، همگنی مرغ‌ها را پس از کاهش سرعت تولیدشان

می‌کشند. موارد انگشت‌شماری که به نظر می‌رسد مقتضیات مذکورمان را برآورده کنند مراکز بسیار کوچک‌اند، غالباً نگاهتگاه‌هایی که تخم مرغ‌های نجات‌یافته را می‌فروشند. [۴۰]

خرید کردن از یک مرکز تجاری فقط زمانی قابل قبول است که دلایل موجهی برای باور به برآورده شدن شرایط ایدئال مذکور در مرکز مورد نظرمان داشته باشیم. به این ترتیب، سطح اطلاعاتی که من و شمای مصرف‌کننده باید از این شرایط داشته باشیم بسیار بالا قرار می‌گیرد. انگیزه سودآوری غالباً تأثیر

ویرانگری بر زندگی و رفاه حیوانات پرورشی می‌گذارد، چراکه سودجویان را به «میان‌برزدن‌هایی» وامی‌دارد که نتیجه‌اش ستم‌دیدن حیوانات است. بنابراین، وقتی می‌خواهیم چنین جاهایی را از نظر ستم‌رسانی‌شان به مرغ‌ها ارزیابی کنیم، باید احتیاط لازم را به خرج دهیم. با این اوصاف، گمانمان این است که، در بخش اعظم موارد، موظفیم از خرید یا مصرف تخم‌مرغ‌های مراکز تجاری بپرهیزیم.

اگر استفاده از مرغ‌ها برای تخم‌شان تحت شرایطی مجاز باشد، آیا نمی‌شود

همین را دربارهٔ گاوها و شیرشان هم
گفت؟ به اعتقاد ما، تولید لبنیات تقریباً
همیشه نارواست. کارهای لازم برای
تولید شیر گاو—مثل باردارکردن اجباری
گاو، جداکردن گوساله از مادرش،
محروم کردن گوساله از شیر مادرش
(تا بتوان شیرش را به مردم فروخت)، و
بیش دوشی—به گاو و گوساله اش ستم
می‌رساند. و نکته اینجاست که گاوها،
مثل هر پستاندار مؤنث دیگری، باید
گوساله‌ای بزایند تا بدنشان شیر تولید
کند. در رویه‌های موجود، گوساله‌های
متولدشدهٔ نر را (که شیری تولید

نمی‌کنند) تحت عنوان گوشت گاو یا گوشت گوساله می‌فروشند و گوساله‌های مؤنث نیز نهایتاً وارد چرخه تولید شیر می‌شوند. این واقعیات زیست‌شناختی تولید شیری را که اخلاقاً مجاز باشد بسیار نامحتمل می‌کند: نگهداری از یک گاو ۵۰۰-۱۰۰۰ کیلوگرمی برای تهیه شیر، بدون تحمیل ستم‌های حاد به گاو و گوساله‌اش، کار شاقی خواهد بود.

«وگان نشدن موجه است چون هر

رژیمی با ستم گره خورده است»

در یکی دیگر از توجیهاتی که برای وگان نشدن می آورند، ستم های وارد به شماری از حیوانات در تولید خوراکی های گیاهی مورد توجه قرار می گیرد. تقریباً هر کسی از ما، فارغ از خوراکی هایی که می خوریم و می خوریم، همچنان مشارکتی در روئیه هایی خواهیم داشت که تا حدی به حیوانات ستم خواهد رساند، که این شامل کشتنشان هم می شود. روش های مدرن عمل آوردن محصولات کشاورزی خواه ناخواه شماری از حیوانات ساکن این

زمین‌ها را به کشتن می‌دهد: تراکتورها
و ماشین‌های درو جان‌خرگوش‌ها،
پرنده‌گان، موش‌ها، و جوندگانِ کوچکِ
دیگری را می‌گیرد و حیوانات دیگری
هم طی سمپاشی‌ها جانشان را از دست
می‌دهند. احتمالاً هیچ رژیمِ عاری از ستم
وجود نداشته باشد.

ممکن است برخی با رجوع به این
واقعیات ادعا کنند که استدلال‌هایمان
این نتیجهٔ غیرمعقول را در پی دارد که
هر فردی موظف است همهٔ غذاهایش
را خودش پرورش دهد یا فقط از میوه،
مغزجات، و دیگر گیاهانی تغذیه کند

که در فرایند تهیه‌شان به هیچ حیوانی
ستم نشده باشد. [۴۱] چون چنین
چیزی بیش از حد دشوار است، شاید
هرکسی فقط موظف است که گام‌هایی
در جهت کاهش مصرف محصولات
حیوانی‌اش بردارد.

شاید وظایفمان در قبال چیزهایی
که می‌خریم و می‌خوریم منعطف‌تر
از آنی باشد که تا اینجای کار استدلال
کرده‌ایم. وظایفمان ممکن است متأثر
از شرایط منحصر به فردمان باشد (محل
زندگی‌مان، بضاعتمان، دسترسی‌مان به
خوردنی‌های گیاهی، و غیره). با توجه به

اینکه وگان بودن در برخی مناطق
آسان تر است، شاید این طور نباشد که
تک تکمان موظف باشیم وگان شویم.
قبول داریم که اگر استدلالمان به
این نتیجه ختم می شد که هرکس باید
غذایش را خودش پرورش دهد و از
خرید محصولات غذایی گیاهی ای که
شماری از حیوانات ساکن کشتزارها را به
کشتن می دهد بپرهیزد، برآورده کردنش
بیش از اندازه مشقت بار می بود. اما
استدلالمان به چنین نتیجه ای ختم
نمی شود. وظیفه هرکسی منوط است
به اینکه چه کاری از دست او برمی آید

یا نمی‌آید. موضوع این است که از دست
بیشتر مردم بر نمی‌آید که غذایشان را
خودشان پرورش دهند یا چنین رژیمی
برگزینند: این انتظارِ واقع‌بینانه‌ای نیست.
ما فقط موظفیم که در انتخاب‌های
غذایی‌مان گام‌هایی معقول جهت
به حداقل رساندن ستم‌ها برداریم، اما این
با وظیفه‌ای که در قبال وگان‌شدن داریم
هیچ منافاتی ندارد. برخلاف گوشت و
دیگر محصولات حیوانی، جایگزین‌های
حی و حاضری برای محصولات گیاهی‌ای
که موجب مرگ شماری از حیواناتِ
ساکن کشتزارها می‌شود وجود ندارد.

همچنین، پرهیز از این غذاها افراد را متحمل ستم حادی می‌کند: همه‌مان به غذایی برای خوردن نیاز داریم. بنابراین، این ادعا که تک‌تکمان موظفیم غذایمان را خودمان پرورش دهیم و محصولات گیاهی‌ای را که موجب مرگ شماری از حیوانات کشتزارها می‌شود تحریم کنیم از برآورده کردن شروط گام ۲ استدلالمان بازمی‌ماند، آنجا که شرایط موظف بودن افراد به نخریدن محصولات را مطرح کردیم. قبول داریم که وگان شدن برای برخی افراد راحت‌تر خواهد بود. وگان شدن در روستاها، در

مقایسه با شهرهای بزرگ، دشوارتر است. با وجود این، استدلالمان کار شاق نامعقولی نمی‌طلبد.

مخالفتِ مرتبِی که مطرح می‌شود این است که اتخاذ رژیم وگان همیشه موجب به حداقل رساندن ستم به حیوانات و انسان‌ها نمی‌شود. از آنجایی که روش‌های مدرن عمل‌آوردن محصولات کشاورزی موجب مرگ شماری از حیوانات می‌شود، شاید خوردن حیواناتِ بزرگ‌جثه، مثل گاو‌هایی که از چمنزار تغذیه می‌کنند موجب به حداقل رسیدن مرگ حیوانات

شود. اگر کسی جایی زندگی می‌کند که گاوها را به چرا می‌برند، شاید با خوردن گوشت گاوها دستش به خون کمترین تعداد حیوانات آلوده شود تا فرد وگانی که رژیمش شامل محصولات گیاهی‌ای می‌شود که با مرگ حیوانات ساکن کشتزار همراه است.

مسائل تجربی و ریاضیاتی چالش‌برانگیزی حول محور این ادعا وجود دارد، اما بد نیست اشاره کنیم که، اولاً، چنین مخالفتی به هیچ‌وجه توجیه‌کننده هیچ‌یک از رژیم‌های غذایی معمول متشکل از محصولات

دامداری‌های صنعتی نیست، چراکه به وضوح با ستم‌های ناموجه همراه است و شمار حیوانات کشته شده را به حداقل نمی‌رساند. در دامداری‌های صنعتی، به حیوانات ذرت و سویا می‌خورانند: عمل آوردن این محصولات خودش منجر به کشته شدن حیوانات کشتزار می‌شود و، علاوه بر آن، بعدش خود حیوانات دامداری را نیز می‌کشند. اگر قرار بود این مخالفت بجا باشد، انتخابمان فقط در صورتی موجه می‌بود که حیوانات بزرگ جثه را در شرایطی بخوریم که منجر به کشته شدن کمترین

تعداد حیوانات شود. نکتهٔ دوم و مهم‌تر اینکه، داده‌هایی که در حمایت از این ادعا دست‌وپا شده‌است اصلاً قانع‌کننده نیست. تا جایی که ما اطلاع داریم، هیچ‌گونه شواهد تجربی محکمی بر ضد این ادعا که می‌گوید آرمان وگانیزم منجر به کمترین شمار مرگ حیوانات می‌شود وجود ندارد.^۱ [۴۲]

۱ در بین منابع فارسی، برای بررسی مفصل ایرادی که در این بخش مطرح شد، رجوع کنید به فصل دوم و دوازدهم از کتاب زیر: گلب، شری. (۲۰۱۳). دوازده پرسش از گیاه‌خواران اخلاقی. ترجمه: محمدرسول علیزادهٔ اصلی (۱۴۰۲). تهران: کرگدن.

۵. جمع‌بندی

مخلص کلام اینکه، استدلال کردیم هر یک از ما موظفیم وگان شویم. در گام ۱، استدلال کردیم که پرورش و کشتار حیوانات برای خورد و خوراک نارواست زیرا روئیه‌هایش حیوانات را متحمل ستم‌های حادی می‌کند که توجیه‌پذیر نیست. در گام ۲، این نتیجه را به رفتارهای خودمان پیوند زدیم: وقتی شرایطی که گفتیم برقرار باشد، حمایت از آنانی که دست به کارهای ناروا می‌زنند خودش نارواست. سپس به برخی از اقداماتی که برای توجیه‌کردن این ستم‌ها

صورت گرفته است پرداختیم و استدلال کردیم که از عهدهٔ این کار بر نمی‌آیند. اما اینجانب می‌توانیم به همهٔ نگرانی‌ها و مخالفت‌ها پردازیم. تعدادشان بسیار بیشتر از مواردی است که در این نوشتار از نظر گذرانندیم. [۴۳] برای ارزیابی سایر توجیهاتی که در حمایت از مصرف محصولات حیوانی یا در مخالفت با استدلال‌های مشابه ما مطرح می‌کنند، توصیه‌مان این است که الگوی کامل دلیل‌آوری‌شان را شناسایی کنید و با دقت ببینید که آیا همهٔ ادعاهای اساسی توجیهاتشان صادق است یا نه: وجود

هر ادعای کاذبِ کُلِ توجیه را زیر سؤال می‌برد. در پایان، حواستان به «استبداد چشایی» [۴۴] باشد. همان‌طور که در مثال نقاشی با خون دیدیم، مردم گرایش دارند لذتِ خوردنِ غذا را بالاتر از سایر لذت‌ها بنشانند. تعجبی هم ندارد: خورد و خوراک غالباً جایگاه مهمی در زندگی‌مان دارد و بخشی از هویت و سنت‌های فرهنگی‌مان را شکل می‌دهد. اما همین جایگاهش است که برخی افراد را به توجیه‌تراشی برای ستم‌هایی علیه حیوانات، و انسان‌ها، وامی‌دارد که اگر پای لذت‌های دیگری در میان

بود، به مخالفت با آن برمی خاستند.
بنابراین، یک راهکار مفید این است که
ببینید اگر پای لذت‌های دیگری به جز
غذا خوردن را به میان بکشید، خدش‌های
به توجیه وارد می‌شود یا خیر. دیدن
اینکه لذات و خوشگذرانی‌های دیگر
نمی‌تواند ستم‌گری‌هایمان به حیوانات
را توجیه نماید می‌تواند کمکمان کند
دریابیم لذت غذا را نیز نمی‌شود با
تحمیل چنین ستم‌هایی به آن همه
حیوان توجیه کرد.

Dan Hooley, hooley.dan@gmail.com

Nathan Nobis, nathan.nobis@gmail.com (404-825-1740)

استنادات و یادداشت‌ها

۱ اگرچه تمرکزمان در این مقاله به وظایفمان در حیطه رژیم غذایی معطوف است، معتقدیم که استدلال‌هایمان را می‌توان به کل سبک زندگی و گان هم تعمیم داد، مثلاً به پرهیز از خریدن و پوشیدن چرم و پرهیز از خرید و کاربرد محصولات آرایشی-بهداشتی آزمایش شده روی حیوانات.

۲ این عقیده مغایرتی با این ادعای کمتر مناقشه‌انگیز ندارد که می‌گوید دست‌کم برخی افراد موظف‌اند از کارهایی که برای سلامتی‌شان شدیداً مضر است پرهیزند.

۳ ویرجینیا مسینا (Virginia Messina)، متخصص رسمی تغذیه (که خودش وگان است)، می‌نویسد: «استدلال محکمی داریم برای اینکه از خوردن محصولات گیاهی بیشتر (خیلی خیلی بیشتر) و محصولات حیوانی کمتر حمایت کنیم، اما کسی تاکنون نشان نداده‌است که مجبور باشید برای حفظ سلامتی‌تان رژیمی ۱۰۰ درصد گیاهی اتخاذ کنید. برای همین، اگر بخواهیم بر مبنای فوایدش برای سلامتی استدلالی در حمایت از رژیم غذایی ۱۰۰ درصد وگان ارائه دهیم، چاره‌ای نداریم جز دستکاری حقیقت.» در:

<http://www.theveganrd.com/2010/11/how-the-health-argument-failsveganism.html>.

همچنین رجوع کنید به منبع زیر، ص ۹۱: «داشتن یک رژیم گیاهی مطلق به اندازه داشتن رژیمی سرشار از میوه و سبزیجات [برای سلامتی] مهم نیست. گیاه‌خواری که رژیمی پر [از خوردنی‌های فراوری شده] باشد وضعیتش بدتر از کسی خواهد بود که، مثلاً، کمی مرغ یا تخم‌مرغ می‌خورد اما از

کلی میوه و سبزیجات و دانه‌ها هم تغذیه می‌کند. مطالعات صورت گرفته این موضوع را تأیید کرده‌اند»:

Joel Fuhrman, MD (2011) *Eat to Live: The Amazing Nutrient-Rich Program for Fast and Sustained Weight Loss*, Revised Edition (Little, Brown and Company)

۴ توسل به «جایگاه اخلاقی» (یا «مرتبه اخلاقی») معمولاً یا دچار مغالطه مصادره به مطلوب یا دور می‌شود (مثلاً، «نارواست که به حیوانات ستم کنیم چون جایگاه اخلاقی‌ای دارند که ستم کردن به آنان را ناروا می‌کند.») یا ضرورتی ندارد (مثلاً، ستم کردن به حیوانات نارواست چون جایگاه یا مرتبه اخلاقی موجودات هشیار حس‌مند را دارند»، که می‌شد، بدون اشاره به «جایگاه» یا «مرتبه اخلاقی» حیوانات، صرفاً گفت «ستم کردن به حیوانات نارواست چون موجوداتی هشیار و حس‌مندند.»)

۵ استدلال‌مان با استدلال‌هایی که به ناروا بودن ستم‌های «غیرضروری» متوسل می‌شوند نیز تفاوت دارد. ادعا کردن درباره آنچه ضروری و آنچه غیرضروری است همیشه ادعایی نسبی معطوف به یک هدف است. بنابراین، حکم صادر کردن درباره وجود—یا نبود—ضرورت مطلقاً همواره ناقص است: درباره هیچ چیزی نمی‌توان ادعا کرد که ضرورت یا عدم ضرورتش مثل روز روشن باشد. ستم کردن به حیوانات برای بقایمان ضروری نیست، اما ستم کردن به حیوانات برای خوردن گوشتشان ضروری است (منظور گوشت حیواناتی است که با این هدف پرورش داده می‌شوند، نه گوشت حیوانات مرده کنار خیابان یا طبیعت)، و ستم کردن به حیوانات برای تداوم برخی سنت‌ها، با رویه‌های کنونی‌شان، ضروری است.

بنابراین، پرورش حیوانات برای غذا در برآورده کردن برخی هدف‌ها ضروری است و در برآورده کردن برخی اهداف دیگر غیرضروری. حامیان وگانیسمی که به استدلال‌های مبتنی بر «ضرورت» متوسل می‌شوند باید در استدلالشان اهداف متعددی را—چه «غیرضروری» چه «ضروری»، با توجه به اهداف متعدد—لحاظ کنند و نشان دهند که این اهداف ستم کردن به حیوانات را اخلاقاً موجه نمی‌کند. استدلال اخلاقی ما روی همین نگرانی بنیادین درباره توجیه اخلاقی انگشت می‌گذارد و، به این طریق، از زیر بار این پرسش گمراه‌کننده که ستم‌ها ضروری‌اند یا غیرضروری، با توجه به اهداف متنوعی که این ستم‌ها ممکن است برایشان ضروری باشد یا خیر، رهایی می‌یابد.

۶ مقدمه استدلالمان همچنین به ستم‌هایی اشاره دارد که کنشگرانش از آن آگاه‌اند: به شکل معقولانه‌ای معتقدند که دارند ستم می‌کنند و برایشان غیرمعقولانه است که معتقد باشند در حال ستم کردن نیستند. اگر کسی موجب ستمی شود اما متوجهش نباشد، برخی می‌گویند که یا آن کنش اخلاقاً ناروا نیست یا دست‌کم آن کنشگر سزاوار سرزنش شدن نیست. به شرطی که این ناآگاهی محصول سهل‌انگاری نبوده باشد، باید بگوییم که این مسئله برای مقاله ما موضوعیتی ندارد. ستم‌هایی که حیوانات پرورشی شبانه‌روز تجربه می‌کنند مستقیماً به دست دست‌اندرکاران این صنایع صورت می‌گیرد—مثلاً این طور نیست که این ستم‌ها تصادفی باشد یا بعدها اتفاق افتد—و دست‌اندرکاران این صنایع نیز آگاه‌اند که دارند به حیوانات ستم می‌کنند؛ همین‌که اصرار می‌ورزند رفتارشان

با حیوانات رفتاری «حیوان دوستانه» است باید گویای این امر باشد.

۷ اگرچه برداشت ما از ستم این چنین قیاسی است، استدلالمان را می‌توان با تعابیرِ دیگرِ غیرقیاسی از ستم نیز به پیش برد. اما معتقدیم که هر تعبیر رضایت بخشی از ستم می‌باید شدت و حدت ستم‌های مذکور به حیوانات را به رسمیت بشناسد. این ستم‌ها نباید مناقشه‌ای برانگیزند.

۸ آن دسته از پاسخ‌هایی که بدون توسلِ آنی به مفهوم ستم در صدد حلِ این پرسش برمی‌آیند که چه چیزی باعث نارواشدنِ یک کنش می‌شود ممکن است در نهایت به همین مفهوم بازگردند. اگر کسی بگوید که کنش‌های مذکور نارواست چون، مثلاً، قربانی را خوار و خفیف می‌کنند، ممکن است بگوییم که خوار و خفیف کردن نارواست چون ستم بار است. قربانیانِ خوار و خفیف‌شدگی به وضعیتِ بدتری از قبل دچار می‌شوند: مواجهه با چنین رفتاری برایشان بد است. پس، دوباره، مفهوم ستم غالباً در رأس کنش‌های ناروا یا نزدیکِ آن قرار دارد.

۹ حدوداً ۹۹ درصد از همهٔ حیواناتِ پرورشیِ آمریکا متعلق به دامداری‌های صنعتی است. مرغ‌ها بیش از هر حیوان پرورشیِ دیگری در آمریکا کشته می‌شوند، و از این بین فقط ۰٫۴۴ درصدشان در دامداری‌های «مرتعی» پرورش یافته‌اند. نگاه کنید به گزارش زیر از وزارت کشاورزی ایالات متحد آمریکا:

'The Economic Organization of U.S. Broiler Production'
(2008): http://www.ers.usda.gov/media/205671/eib38_1.pdf

۱۰ سازمان «شفقت برای حیوانات» در فیلم کوتاه‌اش از دامداری تایخچال (Farm to Fridge) به خوبی بسیاری از

ستم‌هایی را که در رویه‌های استاندارد این صنعت با زندگی حیوانات پرورشی گره خورده‌است بررسی می‌کند، چه در طول زندگی‌شان و چه در فرایند کشته‌شدنشان:
<http://www.mercyforanimals.org/farm-to-fridge.aspx>

۱۱ گزارشی از جامعه انسانی ایالات متحد:

‘An HSUS Report: The Welfare of Animals in the Chicken Industry’: http://www.humanesociety.org/assets/pdfs/farm/welfare_broiler.pdf

12 Matt Halteman (2011), ‘Varieties of Harm to Animals in Industrial Farming,’ *Journal of Animal Ethics* 1 (2): 122-131; 126

13 Jonathan Balcombe (2007), *Pleasurable Kingdom*, Palgrave Macmillan; Jonathan Balcombe (2011), *Second Nature: The Inner Lives of Animals*, Palgrave Macmillan; Mark Bekoff (2008), *The Emotional Lives of Animals*, New World Library.

14 Humane Society of the United States, ‘The Welfare of Birds at Slaughter,’ 2009:

https://www.humanesociety.org/issues/slaughter/research/welfare_birds_slaughter.html

۱۵ با شواهد روزبه‌روز محکم‌تری روبه‌رو هستیم مبنی بر اینکه

ماهی‌ها موجوداتی هشیارند و درد را تجربه می‌کنند. نک:
Victoria Braithwaite (2010), *Do Fish Feel Pain?* Oxford University Press and Jonathan Balcombe (2006) *Pleasurable Kingdom: Animals and the Nature of Feeling Good*. Macmillan: New York, Ch. 10.

16 Mercy for Animals, Farm to Fridge: <http://www.mercyforanimals.org/farm-to-fridge.aspx>

۱۷ اگرچه درست است که بیشتر حیواناتی که بابت غذا کشته می‌شوند زندگی فاجعه‌باری داشته‌اند، نمی‌توان این موضوع را برای توجیه کوتاه‌کردن عمرشان پیش کشید.

از دستمان برمی‌آید که اقتضات یک زندگی باکیفیت را برای این حیوانات فراهم آوریم. بنابراین، اینکه ما تصمیم گرفته‌ایم چنین نکنیم نمی‌تواند برای توجیه کوتاه‌کردن عمر این حیوانات و محروم‌کردنشان از داشتن تجربیات خوش و ارزشمند آینده به کار رود.

18 Pew Commission on Industrial Farm Animal Production (2009), 'Putting Meat on the Table: Industrial Farm Animal Production in America', p. 29: http://www.ncifap.org/_images/PCIFAPFin.pdf

19 Aysha Akhtar (2012), *Animals and Public Health: Why Treating Animals Better is Critical to Human Welfare* (Palgrave Macmillan).

اتحادیه دانشمندان دغدغه‌مند برآورد کرده‌است که کاربرد غیردرمانی آنتی‌بیوتیک در صنعت دامداری ۷۰ درصد از کل مصرف آنتی‌بیوتیک آمریکا را به خود اختصاص می‌دهد: U.S. Union of Concerned Scientists (2011), 'Hogging It!: Estimates of Antimicrobial Abuse in Livestock.'

بنیاد خیریه پیو در برآورد تازه‌ترش این رقم را حدود ۸۰ درصد اعلام کرده‌است:

<http://www.pewhealth.org/other-resource/record-high-antibiotic-sales-for-meat-and-poultry-production-85899449119>

20 Amy Fitzgerald, Linda Kalof, and Thomas Dietz (2009), "Slaughterhouses and Increased Crime Rates: An Empirical Analysis of the Spillover From 'The Jungle' Into the Surrounding Community", *Organization & Environment* 22 (2): 158-184.

۲۱ برای مطالعه‌ی روایتی مفصل و دست‌اول از چندوچون زندگی یک کارگر کشتارگاه، نک:

Timothy Pachirat (2011), *Every Twelve Seconds: Indus-*

trialized Slaughter and the Politics of Sight, New Haven: Yale University Press.

- 22 Matt Halteman (2011), 'Varieties of Harm to Animals in Industrial Farming,' *Journal of Animal Ethics* 1 (2): 122-131; 128.
- 23 "Position of the American Dietetic Association: Vegetarian Diets," *Journal of the American Dietetic Association*. 2009; 109: 1266-1282. <http://www.eatright.org/About/Content.aspx?id=8357>

۲۴ دربارهٔ این موضوع، که تحت عنوان مسئلهٔ «ناکامی علی» استدلال‌های حامی گیاه‌خواری شناخته می‌شود، مفصل بحث کرده‌اند، از جمله نک:

Russ Shafer-Landau, 'Vegetarianism, Causation and Ethical Theory,' *Public Affairs Quarterly* Vol. 8, No. 1 (Jan., 1994), pp. 85-100; Hud Hudson (1993). 'Collective Responsibility and Moral Vegetarianism.' *Journal of Social Philosophy* 24 (2):89-104; Nathan Nobis (2002). 'Vegetarianism and Virtue: Does Consequentialism Demand Too Little?' *Social Theory and Practice* 28 (1):135-156; Gaverick Matheny (2002). 'Expected Utility, Contributory Causation, and Vegetarianism.' *Journal of Applied Philosophy* 19 (3): 293-297; Alastair Norcross (2004) 'Puppies, pigs, and people: Eating meat and marginal cases,' *Philosophical Perspectives* 18 (1): 229-245; Gary Chartier, 'Consumers, Boycotts, and Non-Human Animals,' *Buffalo Environmental Law Journal* 12 (Spring 2005): 123-94; Gary Chartier, 'On the Threshold Argument against Consumer Meat Purchases,' *Journal of Social Philosophy* 37.2 (Sum. 2006): 235-51; Jeremy R. Garrett (2007). 'Utilitarianism, Vegetarianism, and Human Health: A Response to the Causal Impotence Objection,' *Journal of Applied Philosophy* 24 (3):223-237; David T. Schwartz (2010), *Consuming Choices: Ethics in a Global Consumer Age* (Rowman & Littlefield); Ben Almassi (2011). 'The Consequences of Individual Consumption: A Defence of Threshold Arguments for Vegetarianism and Consumer Ethics.' *Journal of Applied*

Philosophy 28 (4):396-41; Shelly Kagan (2011). 'Do I Make a Difference?' *Philosophy and Public Affairs* 39 (2):105-141. John Richard Harris & Richard Galvin (2012). "Pass the Cocoamone, Please": Causal Impotence, Opportunistic Vegetarianism and Act-Utilitarianism.' *Ethics, Policy and Environment* 15 (3):368 - 383; Alastair Norcross (2012) 'Puppies, Pigs, and Potency: A Response to Galvin and Harris' *Ethics, Policy and Environment* 15 (3):384-388.

۲۵ اینجا می‌توان یک پرسش تماماً نظری مطرح کرد: «اگر کسی باشد که بدانیم نخوردن محصولات حیوانی او را با ستم حادی مواجه می‌کند (مثلاً جانش را از دست می‌دهد)، آیا او نیز موظف به پرهیز از خوردن محصولات حیوانی است؟» برخی پاسخ‌ها را با هم مرور می‌کنیم: (۱) مرگ ناشی از نخوردن حیوانات با واقعیت جور در نمی‌آید و بسیار نامحتمل یا شاید ناممکن است، چون هر ماده مغذی‌ای که در محصولات حیوانی وجود دارد در منابع غیرحیوانی نیز یافت می‌شود؛ بنابراین، چنین شخصی به مشاور تغذیه نیاز دارد، نه مصرف محصولات حیوانی؛ (۲) حتی اگر کسی بود که واقعاً به محصولات حیوانی نیاز داشت، می‌تواند برای رفع نیازش رو کند به (الف) محصولی که با تن بی‌جان حیوانات تصادفی کنار خیابان‌ها درست شده است؛ (ب) حیواناتی که به مرگ طبیعی مرده‌اند یا بنا بر وضعیت اسفناکشان آتانازی می‌شوند؛ (پ) حیواناتی که دلایلی بر هشیارنپنداشتنتشان در اختیار داریم (مثل حشرات و برخی موجودات دریایی)، یا (ت) تخم‌مرغ‌هایی که به‌عنوان حیوان خانگی نگهداری می‌شوند (که جلوتر درباره‌شان صحبت خواهیم کرد)؛ و (۳) در مواردی مثل گیرافتادن در قایق نجات یا جزیره‌ای متروکه، که همه قاعده‌ها از هم می‌پاشد، چون حتی کشتن و خوردن

انسان‌های دیگر را هم می‌توان در چنین سناریویی توجیه کرد، این موضوع در مورد خوردن حیوانات نیز صدق خواهد کرد. برخی اخلاقیون حیوان‌نگر معتقدند که اگر شخصی در چنین وضعیتی قرار بگیرد، چون به خوردن حیوانات «نیاز» پیدا می‌کند، انجام این کار برایش ناروا نخواهد بود: پرهیز از خوردن حیوانات در این وضعیت نه الزامی بلکه فراتر رفتن از دایره وظایفمان است. اگرچه این بحث پیچیدگی‌های خودش را دارد، جا دارد اشاره کنیم که این دیدگاه مغایر نگرشی است که در دیگر حوزه‌های زیست‌اخلاق می‌بینیم: اینکه یک فرد همیشه اخلاقاً مجاز نیست برای رسیدن به چیزی که نیاز دارد، حتی برای ادامه زیستنش، به هر چیزی چنگ بیندازد. فرض کنید کسی وجود دارد که واقعاً برای زنده ماندن نیاز دارد کودکان را بکشد و بخورد: آیا نیازش این کار را مجاز می‌کند؟ خیلی‌ها چنین اعتقادی ندارند. برای مطالعه مقالاتی مرتبط با این مسائل، نک:

Judith Thompson's 'A Defense of Abortion' *Philosophy and Public Affairs* 1:1 (Autumn 1971): 47-66 and Jonathan Hardwig's 'Is there a Duty to Die?' *Hastings Center Report*, 27, no. 2 (1997): 24-34.

۲۶ اگرچه بسیاری افراد در کشورهای توسعه‌یافته به خوردنی‌های گیاهی متنوعی دسترسی دارند، معلوم نیست که آیا می‌توانند ویتامین ب۱۲ مورد نیاز بدنشان را (ویتامینی که به دست باکتری‌های معمولاً موجود در غذاهای حیوانی تولید می‌شود) تأمین کنند یا خیر: پژوهشی نیست که روی این جنبه از سلامت وگان‌ها انگشت گذاشته باشد. در کشورهای توسعه‌یافته، مردم به مکمل‌های ویتامین ب۱۲، که برای

سلامت افراد وگان ضروری است، دسترسی آسان دارند. آن دسته از ساکنان کشورهای در حال توسعه‌ای که به مکمل‌های ب۱۲ یا خوردنی‌های غنی شده با ب۱۲ دسترسی ندارند اخلاقاً مجازند که، در کنار رژیم گیاهی‌شان، ویتامین ب۱۲شان را با مصرف مقداری غذای حیوانی تأمین کنند.

۲۷ برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ مخالفت‌های رایج دیگر با وگانیزم، نک:

Nathan Nobis's 'Reasonable Humans and Animals: An Argument for Vegetarianism,' (2008) *Between the Species* Volume 18, Issue 8; Gary Francione and Anna Charlton, *Eat Like You Care: An Examination of the Morality of Eating Animals*, Exempla Press, 2013; and Sherry F. Colb, *Mind if I Order the Cheeseburger? And Other Questions People Ask Vegans*, Lantern Books, 2013.

چه مخالفت‌هایی از همه رایج‌ترند و چه مخالفت‌هایی از همه تأثیرگذارتر؟ این مقاله تنها منبعی بود که توانستیم پیدا کنیم که با پژوهشی تجربی به این مسائل پرداخته است:

Hank Rothgerber (2012) "Real Men Don't Eat (Vegetable) Quiche: Masculinity and the Justification of Meat Consumption." (2012). *Psychology of Men & Masculinity*, Nov 12. No Pagination Specified

28 Tzachi Zamir (2007), *Ethics and the Beast: A Speciesist Argument for Animal Liberation*. Princeton University Press, pp. 9, 61.

۲۹ این موضوع رمان جالب مایکل فیبر تحت عنوان *Under the Skin* است. همچنین، برای مطالعهٔ استدلالی مشابه در قالب حقوق، نک:

Donaldson and Kymlicka (2011), *Zoopolis*, Oxford University Press: New York, p. 27-28.

30 Peter Singer (2011), *Practical Ethics*, New York: Cambridge University Press, Ch. 5.

31 Peter Singer (2011), *Practical Ethics*, New York: Cambridge University Press, Ch. 5, p. 101-103.

۳۲ نشان داده شده که فیل‌ها برای فیل‌های دیگری که می‌میرند سوگواری می‌کنند و حتی آیینی هم برای سوگواری برپا می‌کنند، مثل پوشاندن بدن اعضای مردهٔ خانواده با گل‌ولای. نک:

Cynthia Moss, *Elephant Memories: Thirteen Years in the Life of an Elephant Family*, University of Chicago Press, 2000.

همچنین، کوکو، گوریلی که به او زبان اشارهٔ آمریکایی آموخته بودند، وقتی که از مرگ گربه‌اش، آلبال، باخبر شد، از خود ناراحتی بروز داد و برایش سوگواری کرد.

۳۳ برخی، پیرو اپیکور، معتقدند که صحبت از ستم مرگ برای هرکس که باشد بی‌معنا و مفهوم است، چون مقتول دیگر وجود ندارد و در نتیجه تصور اینکه چطور می‌تواند به وضع بدتری دچار شده باشد دشوار می‌نماید. اگر چنین بود، آن وقت شاید کشتن حیوانات برای غذا هم توجیه می‌شد، چون موجودی تحت ستم قرار نمی‌گرفت. چنین استدلالی نزد ما قانع‌کننده نیست. اما اگر کسی را قانع کند، همچنان دلیلی در اختیارش نمی‌گذارد که فکر کند با کشتن حیوانات کار ناروایی در حقشان صورت نمی‌گیرد. اگر کسی معتقد باشد که با کشتن افراد مبتلا به ناتوانی‌های شناختی شدید یا زوال عقل شدید کار ناروایی در حقشان صورت می‌گیرد، آن وقت دلیل خوبی وجود نخواهد داشت که فکر کند کشتن حیوانات دیگر کار ناروایی در حقشان محسوب نمی‌شود.

34 Jeff McMahan, *The Ethics of Killing: Problems at the Margins of Life*, Ch. 3

35 Colin Allen, "Ethics, Law, and the Science of Fish Welfare," (2013) *Between the Species*, 16, 1, 68-85. p.77

36 Culum Brown (2001) "Familiarity with the test environment improves escape responses in the crimson spotted rainbowfish, *Melanotaenia duboulayi*," *Animal Cognition* 4:109-113.

37 Paulo Cavalieri, *The Animal Question*, Ch. 5.

۳۸ برای مطالعهٔ بحثی جالب در این باره، نک:
Christine Korsgaard, "Getting Animals In View." <http://www.thepointmag.com/2012/metaphysics/getting-animals-view>

۳۹ جامعهٔ انسانی ایالات متحد برخی از این چالش‌ها را اینجا معرفی کرده‌است:
http://www.humanesociety.org/animals/chickens/tips/adopting_chickens.html

۴۰ یک مثال می‌تواند مزرعهٔ بلک‌هن فارم در کالیفرنیا باشد. برای اطلاع از شرایط مراقبتی مرغ‌ها در این مزرعه، به وبسایتشان سر بزنید:
<http://www.blackhenfarm.com/index>

۴۱ برای ارزیابی این نگرش که هیچ حیوانی نباید ستم ببیند، فردی را تصور کنید که می‌گوید ما باید خودروهائمان را به شیوه‌ای برانیم که موجب مرگ هیچ انسانی نشود. می‌شود چنین کاری کرد: می‌شود حداکثر سرعت مجاز را، مثلاً، روی ۱۵-۱۰ کیلومتر در ساعت تعیین کرد و دورتادور خودروها توپ‌های بادی چسباند. اما ما این کار را نمی‌کنیم و بسیاری جانشان را بابتش از دست می‌دهند. آیا این مرگ‌ها اخلاقاً موجه است؟ اگر چنین باشد، آن وقت دلایل مشابهی می‌تواند این دست از ستم‌ها به برخی حیوانات را توجیه کند. اگر موجه نباشد، آن وقت اخلاق تغییراتی پردامنه‌تر از وگانیسم را الزام خواهد کرد.

۴۲ برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک:

Andy Lamey, 'Food Fight! Davis versus Regan on the Ethics of Eating Beef' (August 25, 2008). *Journal of Social Philosophy*, Vol. 38, No. 2, pp. 331-348, Summer 2007.

۴۳ برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ بسیاری از مخالفت‌های رایج دیگر با وگانیزم، رجوع کنید به منابعی که در یادداشت شمارهٔ ۲۷ از ناتان نوییس، گری فرانسیون، آنا چارلتون، و شری کُلب معرفی کردیم.

۴۴ *tyranny of taste*: این اصطلاح را از جیمز مک ویلیامز وام گرفته‌ایم، کسی که آن را به منظوری مشابه اما اندکی متفاوت بر ساخته است.